

چپ‌روها، مسأله خرده‌بورژوازی
و
راه‌نشد غیر سرمایه‌داری

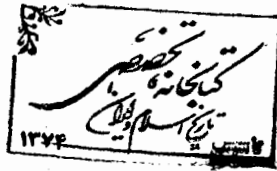
حیدر مهرگان

۱۳۵۷



انتشارات حزب توده ایران

چپروها، مسأله خرده بورژوازی
و
راه رشد غیر سرمایه داری



حیدر مهرگان



انتشارات حزب توده ایران، آذر، شماره ۶۸

حیدر مهرگان

چپ روها، مسأله خرده بورژوازی و راه رشد غیر سرمایه داری

چاپ دوم، ۱۳۵۹

حق چاپ و نشر برای شرکت سهامی خاص انتشارات توده محفوظ است.

بهاشنگ ریال

فهرست

بخش اول:

چپ روها و مساله‌های به نام خرده‌بورژوازی ۴-۳۲

بخش دوم:

چپ روها و مسالهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری ۸۷-۳۵

چپ روها و مسأله‌ای به نام خرده‌بورژوازی

در پی پیروزی انقلاب، در میان نیروهای چپ‌رو بحث داغ تازه‌ای در گرفته است: بحث در پیرامون خرده‌بورژوازی و معایب و معاصی کبیرهاش. این بحث ادامه منطقی بحث‌های قبلی این گروه‌ها نیست، بلکه از بسیاری جهات تازه و مندرآوردی است.

بحث درباره خرده‌بورژوازی و وجوه تاریخی، سیاسی و طبقاتی آن، در راستای ضرورت‌ها و عطش جامعه و در ظرفیت یک بحث و بررسی اصولی، مانند هر کنکاش و پرس‌وجوی سازنده می‌تواند حاصل‌خیز و هدایت‌کننده باشد، اما بحث و جنجال جاری پیرامون معاصی خرده‌بورژوازی و مخدوش کردن یک‌سویه این نیروی اجتماعی، اغلب از چنین ضرورت و اقتضایی پیروی نمی‌کند. این هیاهو و جدلی است در پاسخ به حزب توده ایران، انعکاس معیوبی است از مشی استراتژیک حزب ما، که خواستار اتحاد نیروهای انقلابی به‌مثابه مطمئن‌ترین وثیقه آرمان‌های انقلاب است. از آنجا که سنگ پایه این اتحاد را کارگران و دهقانان تشکیل می‌دهند، دشمن می‌کوشد به هزار و یک شعبده و دوز و کلک جلوی این اتحاد را بگیرد، یا به آن آسیب جدی وارد آورد.

وجه تئوریک این تلاش و توطئه، جنجال بی سرانجام درباره معایب و خطرات خرده بورژوازی است. در پس پرده این جنجال، بورژوازی و بیش از همه بورژوازی وابسته و مرشدان او نشسته اند. آن‌ها بر آنند که اتحاد نیروهای انقلابی را در بیراهه و سوءظن، دچار شکست کنند و پرولتاریا را تنها بگذارند و توده‌ها را به سوی خود بکشند.

اما روشنفکران با حسن نیتی هم هستند که بحث تئوریک را فقط به خاطر نفس بحث دارند و به خاطر خصوصیات خرده بورژوازیی شان، از مارکسیسم اصیل گریزانند و به همین لحاظ در دام بورژوازی و عمال امیرالیسم افتاده‌اند و صبح تا شب در مورد معاصی کبیره و استعداد های تهدید کننده خرده بورژوازی حرف می‌زنند و کتاب و مقاله می‌نویسند. مادر رابطه با این گروه‌ها و همه عناصر صادقی که خواسته و ناخواسته در کلاف پریشان بحث‌های یاد شده افتاده‌اند، توضیحاتی را لازم می‌دانیم، اگرچه زرادخانه تئوریک دشمنان انقلاب، در ورای هر توضیح روشنگر، که در خطوط کلی خود در مقیاس تاریخ مارکسیسم به هیچ وجه تازه نیست و نمی‌تواند باشد، به تولید خود ادامه خواهد داد و پاره‌ای همچنان مصرف کننده این تولیدات متنوع و در زورق آراسته، خواهند بود.

درک غلط طبقاتی از خرده بورژوازی

شاید حیرت‌آور باشد، اما واقعیت است که بسیاری از گروه‌ها و عناصری که خرده بورژوازی را روی زبان‌شان ورد گرفته‌اند، بسیاری از مدعیان دوآتشه و پر سروصدای مارکسیسم، خرده بورژوازی را از اساس غلط می‌فهمند. وقتی الفبا درست درک نشود، بنای استدلال و تحلیلی که بر شالوده آن بالا می‌رود، نمی‌تواند کج و معوج و غیر طبیعی نباشد. دامن گرفتن جنجال درباره لک و پیس‌ها و زگیل‌های درشت و زشت چهره خرده بورژوازی و القای حس انزجار کراهت‌آمیز نسبت به آن، در زمینه شناخت مفشوشی، که

از آن عرضه می‌شود، بهتر می‌تواند مجال یابد در ارائه این شناخت مفشوش، نیروهایی مانند چریک‌های فدایی، که در کمال تعجب هنوز مرزبین بورژوازی و خرده بورژوازی را نمی‌دانند، استاد مآبانی چون "باقر مومنی" ها، که این شناخت معیوب را تعمیم می‌دهند و به شیوه‌ای عامیانه "خرده - بورژوازی" را با اقشار پائین بورژوازی یکی می‌گیرند و اقشار بالای خرده بورژوازی را همان بورژوازی متوسط می‌خوانند و عملاً "مرزبندی طبقاتی را بهم می‌ریزند، گروه‌هایی نظیر "راه‌کارگر" به مثابه نمونه بارز و مشخص از همه آن گروه‌های نیمه‌ماعتیست - نیمه‌چریکی، که زیر ردای مارکسیسم خزیده‌اند و مال‌بخولیا‌ی فکری خود را با آتشین‌ترین الفاظ انقلابی برده‌پوشی می‌کنند، نقش فعال دارند. بحث درباره خرده بورژوازی به‌طور عام و خرده بورژوازی ایران به‌طور خاص، در پیوند و قیاس با نقطه‌نظرهای این عناصر و جریان‌ها می‌تواند مفیدتر و همه‌جانیه‌تر باشد، اما پیش از آن، لازم است چندسطری راجع به اقشار گوناگون خرده بورژوازی - و خرده بورژوازی میهن ما گفته شود.

خرده بورژوازی ایران و اندام‌های آن

خرده بورژوازی در مجموعه اقشار آن به دو بخش عمده تقسیم می‌شود:
روستایی و شهری.

۱. خرده بورژوازی روستا

خرده بورژوازی ایران در اکثریت شکننده خود از دهقانان تشکیل می‌شود.

اصلاحات نیم‌بند ارضی، که در شرایط حاد شدن تضادهای ده و فشار و طغیان رو به‌تزايد توده‌های دهقانی، با الهام از تجربه جهانی امپریالیسم، به‌دست شاه مخلوع انجام گرفت، در قشربندی دهقانان تغییرات جدی وارد آورد. محتوای این قشربندی عبارت بود از بسط

بورژوازی ده و افزایش تعداد زمین‌داران کوچک و متوسط و کارگران کشاورزی. این تحول از بالا، که در پی گسترش بازار داخلی بود، زمین‌های وسیعی را در مالکیت زمین‌داران بزرگ باقی گذاشت، اما علی‌رغم این‌که فوج‌های عظیمی از دهقانان صاحب نسق، زمین خود را از دست دادند، دومیلیون ونیم دهقان از طریق پرداخت اقساط سنگین، صاحب تمام یا بخشی از نسق خود شدند. بیش از یک میلیون خانوار دهقان بدون نسق نیز از دریافت زمین محروم ماندند و بدین سان اکثریت قاطع دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، در کنار بخش کوچک‌تر دهقانان میانه‌حال، لایه‌های جدید خرده‌بورژوازی روستایی ایران را پدید آوردند.

حل بنیادی مسألهٔ ارضی به‌سود دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، یعنی زحمتکش‌ترین اندام خرده‌بورژوازی روستا، رسالتی است که بر عهدهٔ انقلاب و در جهت تعمیق و تحقق وظایف مبرم و اصلی آن است. از هنگام اصلاحات ارضی غیر دمکراتیک تا امروز، روستا مهم‌ترین مرکز ثقل خرده‌بورژوازی ایران است.

۲. خرده‌بورژوازی شهری

کسبه و پیشه‌وران اغلب بازماندگان نظامات پیش از سرمایه‌داری‌اند و به‌همین سبب عنوان خرده‌بورژوازی سنتی به آنان اطلاق می‌شود. در ایران پیش از انقلاب، خرده‌بورژوازی شهری گرچه در عرصهٔ تولید و توزیع کالایی و خدمات نقش مهمی داشت، اما گسترش سرمایه‌داری به‌طور اعم و سرمایه‌داری بزرگ وابسته به‌طور اخص، میدان فعالیت آن را دم به دم تنگ‌تر می‌کرد و گروه‌های روزافزونی از آن را به سوی ورشکستگی می‌راند. عناصر خرده‌بورژوازی سنتی، که در تهاجم بی‌امان سرمایه داخلی و خارجی و در چنبره دستگاه اداری و بوروکراتیک نظام آریامهری پایمال می‌گشتند، ناگزیر به در غلطیدن به صفوف کارگران و فروش نیروی کار خود می‌شدند. این تقدیر، اکثریت کسبه و پیشه‌وران را به مبارزات دمکراتیک و پیرخاش‌وستیز با امپریالیسم و مظاهر آن سوق می‌داد.

درکنار خرده‌بورژوازی سنتی، نوع جدیدی از خرده‌بورژوازی پدیدار

شد، که زائیده نیاز بورژوازی روبه گسترش و در واقع زائیده آن بود. بسیاری از کارگاه‌ها و تعمیرگاه‌های کوچک سازنده وسایل جنبی ماشینی، یا تعمیر و نقاشی اتومبیل و سپر سازی و تعمیر تلویزیون و پمپ‌ها و وسایل برقی و غیره از این ردیفاند. این خرده بورژوازی در رابطه تنگاتنگ با تولید بورژوازی قرارداداشت و در یک مقطع تاریخی توسط آن رشد بسیار یافت. در بعضی از تحلیل‌ها، اقشاری از کارمندان نیز جزء خرده بورژوازی شهری، یا به اصطلاح خود آن‌ها "خرده بورژوازی جدید" آورده می‌شوند، که از دیدگاه علمی البته دقیق نیست. بخشی از کارمندان، روشنفکران، روحانیون، افراد ارتش، همراه با بورژوازی کوچک و لایه‌هایی از کارگران و دهقانان "قشرهای متوسط" خوانده می‌شوند. "قشرهای متوسط" خرده - بورژوازی را هم در بر می‌گیرد، اما آن‌ها طور که بعضی‌ها طرح می‌کنند، هرگز تنها به معنی خرده بورژوازی نیست.

" این قشرها با آن‌ها که در تکامل آتی جامعه سرمایه‌داری از هم فاصله می‌گیرند، ولی در مراحل آغازین تکامل سرمایه‌داری، از جهت شیوه زندگی و طرز فکر و شیوه برخورد به مسائل با هم همانندی دارند. " نیروی عمده محرک انقلاب ایران همین قشرهای متوسط شهر و ده بودند، که نماینده سیاسی آن‌ها "دمکراسی انقلابی" است. "

پرولتاریا، متحدانش و تجربه اکتبر

آموزش پایه‌ای مارکسیسم، خرده بورژوازی را متحد طبیعی پرولتاریا معرفی می‌کند. خرده بورژوازی عمدتاً از دهقانان تشکیل می‌شود، اما در حرکت تاریخی پرولتاریا، قشرهای مختلف دهقانی، در ارتباط با او نقش کاملاً یکسانی ندارند. دهقانان خرده‌ها - بی‌زمین و کم‌زمین - که نیمه

۱. احسان طبری، برخی مسائل نظری مربوط به انقلاب ایران.

پرولتر هم خوانده می‌شوند، نزدیک‌ترین و استوارترین متحد عینی پرولتاریا و دهقانان میانه‌حال، به صورت بالقوه متحد و سپاه ذخیره او هستند.

چگونگی مناسبات پرولتاریا با افسار مختلف دهقانی در متن تجربه اکتبر، با کامل‌ترین و روشن‌ترین خطوط نقش بسته است. می‌توان سخن را با این تجربه غنی‌تر کرد.

در انقلاب اکتبر، بلشویک‌ها راز پیروزی خود را در اتحاد هرچه مستحکم‌تر با توده‌های وسیع دهقانان خرده‌پا و تهی‌دست می‌جستند. محور این اتحاد عمدتاً " مبارزه با بورژوا دهقانان، یعنی سرمایه‌داران روستا بود. در این مرحله، تلاش بلشویک‌ها معطوف به آن بود که دهقانان میانه‌حال و مردد را در مبارزه طبقاتی ده، که انقلاب آن را مشتعل کرده بود، بی طرف نگه‌دارند. این تلاش زمینه " کاملاً " عینی داشت، زیرا اجرای برنامه انقلابی بلشویک‌ها و متحدان پرولتاریا، یعنی دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، موقعیت و مالکیت دهقانان میانه‌حال را به هیچ‌وجه تهدید نمی‌کرد. پس از این مرحله، که با استقرار حاکمیت سیاسی پرولتاریا و محروم‌ترین توده‌های خرده بورژوا در شهر و ده سامان یافت، طبقه کارگر، دست‌انحاد فعال به سوی دهقانان میانه‌حال دراز کرد. لنین، که امر پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی را در استحکام عمیق پیوند و اتحاد پرولتاریا و دهقانان تهی‌دست با دهقانان میانه‌حال می‌دید، در کنگره هشتم حزب اعلام کرد:

" سیاست کاملاً صحیح حکومت شوروی در روستا، اتحاد و سازش پرولتاریای ظفرمند را با دهقانان میانه‌حال تاءمین می‌کند. سیاست دولت کارگران و دهقانان و حزب کمونیست باید در آینده هم با همین روح سازش پرولتاریا و تهی‌دست‌ترین دهقانان، با دهقانان میانه‌حال، ادامه یابد. "

استراتژی جلب دهقانان تهی‌دست به انقلاب سوسیالیستی و نقشه شرکت دادن تمامی زحمتگشان خرده بورژوای روستا در ساختمان سوسیالیسم،

که در تاریخ تحت عنوان " برنامه کثوپراسیون " لنین ثبت شده ، دورنمای واقعی مبارزه طبقاتی را به روی دهقانان کشود .
لنن در نشان دادن اهمیت حیاتی اتحاد کارگران با توده‌های وسیع دهقانان ، تأکید کرد که :

" تمام نیروی عمده و تکیه‌گاه حکومت شوروی در این اتحاد مستتر است . این اتحاد ضامن آن است که امر دگرگونی‌های سوسیالیستی ، امر فائق آمدن بر سرمایه ، امر از میان برداشتن هر نوع استثماری را ما به پیروزی نهایی خواهیم رساند . " ^۱

به این ترتیب ، لنن در چهره زحمتکش خرده بورژوا ، پیش از آن‌که حامیان استثمار و سرمایه را ببیند ، ظرفیت سرمایه ستیزی و پیکارجویی برای مجوهر نوع استثمار را می‌دید .

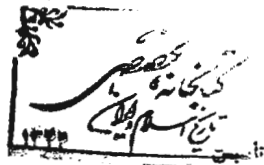
زیر رهبری پرولتاریا این ظرفیت تعمیق می‌شود . و خوی و خصلت انقلابی بر جنبه‌های محافظه‌کارانه سایه می‌گسترند . به همین لحاظ است که به قول لنن :

" گرچه دهقان به منزله فروشنده نان به بورژوازی ، به تجارت آزاد ، یعنی به شیوه معمولی و کهنه ، به آنچه از قدیم بوده ، به سرمایه‌داری تمایل دارد " ،
اما در عین حال " دهقان به عنوان یک فرد زحمتکش ، به سوسیالیسم تمایل است و دیکتاتوری کارگران را بر دیکتاتوری بورژوازی ترجیح می‌دهد . " ^۲

کنه مسأله اینجا است که اتحاد استراتژیک پرولتاریا با دهقانان ، کاملاً " زمینه و محل عینی دارد . این بدان معنی است که دهقانان زحمتکش

۱ . مجموعه آثار ، جلد ۳۸ ، ص ۲۳۷ .

۲ . مجموعه آثار ، جلد ۳۷ ، ص ۳۸۶ .



تنها در پیوند و زیر رهبری طبقه کارگر، در مبارزه مشترک علیه دنیای کهن می‌توانند از استثمار و ستم سرمایه‌رهایی یابند و تضادهای اجتماعی و امر مبارزه طبقاتی در ده را سرانجام دهند.

لنین، ضمن آن که مجموعه زحمتکشان خرده بورژوا را یاوران پرولتاریا و با سپاه ذخیره او به حساب می‌آورد، اقشار مختلف خرده بورژوازی را به یک چشم نمی‌بیند. او امر پیوند مساعی با هر یک از لایه‌های خرده بورژوازی را در شرایط مشخص اجتماعی مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

در آوریل ۱۹۱۷، خطاب به چپ‌روهایی که همراهی تاریخی پرولتاریا و خرده بورژوازی را در جامعه عقب‌افتاده‌ای چون روسیه نمی‌فهمیدند لنین تذکر می‌داد که:

خرده بورژوازی وجود دارد و نمی‌توان آن را (از انقلاب) بیرون انداخت، ولی این خرده - بورژوازی شامل دو قسمت است: تهی‌دست‌ترین قسمت آن با طبقه کارگر همراه است.^۱

و پس از انقلاب، علاوه بر دهقانان تهی‌دست، دهقانان میانه‌حال را نیز جزو مصالح ضروری ساختمان سوسیالیسم شمرد و خواستار "اتحاد استوار" با آن‌ها شد. این تفاوت موضع نسبت به دهقانان میانه‌حال، در شرایط قبل از اکتبر و شرایط پس از اکتبر، یکی از پویاترین جنبه‌های دیالکتیک مارکسیستی است. استالین در توضیح این مسأله می‌گوید:

"دهقانان میانه‌حال قبل از اکتبر، موقعی که حکومت در دست بورژوازی بود، با دهقانان میانه‌حال پس از تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، موقعی که دیگر بورژوازی سرنگون و سلب مالکیت شده، کتوپراسیون توسعه یافته و ابزارهای اساسی تولید در دست پرولتاریا جمع شده‌است، دو چیز

۱. مجموعه آثار، جلد ۲، ص ۱۸۲.

مختلف‌اند. یکی کردن این دو نوع دهقان‌میانه‌حال و در یک کفه قرار دادن آن، به معنای آن است که پدیده‌ها بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی شود و هیچ‌گونه دورنمایی باقی نماند. این نظیر شاهد مثال آوردن زینوویف است که تمام تاریخ‌ها و دوران‌های مختلف را باهم مخلوط می‌کند.^{۱۳}

اگر در فاصله بین آوریل ۱۹۱۷ تا پائیز ۱۹۱۸، موضع پرولتاریا در قبال دهقانان میانه‌حال چنین دگرگونی و چرخشی می‌پذیرد، باید در نظر آوریم که جوهر این چرخش و دگرگونی نه در وجود دهقانان میانه‌حال، بلکه در شرایط تحول یافته^{۱۴} اجتماعی اوست.

بین آوریل ۱۹۱۷ تا پائیز چند ماه بیشتر فاصله نیست. اما در این فاصله^{۱۵} تقویمی کوتاه، حادثه‌ای به عظمت انقلاب اکتبر وجود دارد که به عصر جهانشمول سرمایه‌داری خاتمه داد، ثبات و استحکام سرمایه‌داری را در مجموعه^{۱۶} خود متزلزل کرد و دوران نوینی را در تاریخ بشر گشود که مضمون عمده^{۱۷} آن گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است.

از اکتبر تاکنون، جهان تحولات عظیم و تاریخ‌ساز دیگری نیز به خود دیده است، که عدم توجه به مضمون، تا^{۱۸}ثیر و روند آن‌ها، دیگر نه تنها شناخت علمی دهقانان میانه‌حال - آن‌طور که استالین می‌گوید - به نفع می‌گراید. بلکه درک جهان و تحولات آن، و از آن جمله ماهیت و عمل کرد

خرده بورژوازی، به تئوری‌بافی و ذهن‌گرایی می‌گشود.

نقطه عطف‌های از اکتبر تا امروز را، در اختصاری‌ترین بیان، می‌توان چنین مرور کرد:

۱. سوسیالیسم، که در آغاز در یک کشور پیروز شده بود، در محاصره^{۱۹} همه‌جانبه^{۲۰} اقتصادی و نظامی دریایی دشمن، خود را تثبیت کرد و با ایجاد سیستم جهانی سوسیالیستی، محاصره^{۲۱}امپریالیستی را شکست. تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی، بزرگ‌ترین حادثه^{۲۲} تاریخی، در پی ظفرمندی انقلاب

۱. مسایل لنینیسم، جلد اول، ص ۲۹۳.

کبیر سوسیالیستی اکتبر است.

۲. تلاشی سیستم مستعمراتی، عقبه‌جبهه‌امپریالیسم را خالی کرد. عصر انقلاب‌های ملی و دمکراتیک، با محتوای ضد امپریالیستی وضد فتودالی آغاز گردید. این انقلاب‌ها دیگر نه در شغاع و به‌صورت حلقه‌ای از انقلابات بورژوازی، بلکه به‌مثابه جزئی از انقلاب پرولتاریای جهانی درآمد.

۳. ورود عده‌ای از کشورهای جدید در راه رشد غیر سرمایه‌داری - که شکل تازه‌ای از درهم‌ریزی و تلاشی اقتصاد جهان سرمایه‌داری است - گام مهمی در رشد و تکامل روند انقلاب جهان معاصر است. که می‌توان در دنبال رخ‌دادهای دگرگون‌سازی مانند تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی و تلاشی سیستم مستعمراتی کهن، از آن نام برد.

۴. بحران عمومی سرمایه‌داری در تکامل خود وارد مرحله جدید، مرحله سوم خود شد. ویژگی این مرحله این است که پیدایش آن، مانند مراحل قبل، به مناسبت جنگ جهانی نیست، بلکه در شرایطی است که مسابقه و مبارزه دو سیستم در جریان است و سوسیالیسم به عامل قاطع در تکامل بشری تبدیل شده است.

جهانی با این مختصات، آیا با شرایط پیش از اکتبر می‌تواند یکسان باشد؟ در این جهان که از ریشه تکان می‌خورد، طبقه کارگر جهانی و مولود برومند آن، یعنی سیستم جهانی سوسیالیستی، در مرکز تحولات عصر قرار گرفته و به عامل تعیین‌کننده تاریخ بدل شده، هم‌پیوندی سه‌نیروی انقلابی عصر ما - کشورهای سوسیالیستی، جنبش پرولتاریای ممالک سرمایه‌داری و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی - در بستر خروشان " روند واحد انقلاب جهانی " تناسب نیروها را به زیان امپریالیسم و ارتجاع به هم زده، در مقیاس جهانی وضع انقلابی ایجاد شده و هژمونی پرولتاریا، به نوعی خاص، در پهنه جهان، رو به قوام است، آری، در چنین جهان متفاوتی، خرده - بورژوازی و همه دمکرات‌های ملی، نباید با همان معیار ثابتی ارزیابی شوند که در شرایط قبل از اکتبر می‌شدند. اگر آن‌طور که استالین در تفسیر مشی لنینی تاءکید می‌کند، یکسان دیدن خرده بورژوازی دهقانی قبل و بعد از اکتبر به معنای آن است که پدیده‌ها بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی شود،

اگر عدم درک تفاوت دهقانان میانه‌حال عصر سیطره^۱ امپریالیسم با دهقان میانه‌حال، عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، مخالف لنینیسم و تبعیت از اسلوب متافیزیکی زینوویف است که تمام تاریخ‌ها و دوران‌های مختلف را باهم مخلوط می‌کرد، و اگر "تنها با در نظر گرفتن خطوط اصلی تمایز دوران‌های مختلف (تاریخی) است که ما می‌توانیم تاکتیک (مشی و استراتژی) خود را به درستی تدوین کنیم." ^۱ در آن صورت باید در نظر بگیریم که خرده بورژوازی عصر ما، یعنی عصر گذار به سوسیالیسم و به هم خوردن تعادل نیروها به نفع جنبه^۲ مشترک انقلاب و وجود نوعی هژمونی پرولتاریایی و وضع انقلابی در سطح جهان، ظرفیت‌های پیش‌رونده و انقلابی به مراتب بیشتری یافته است. این ظرفیت‌ها در شرایط نوینی است که در تاریخ پدید آمده و برطبق اسلوب دیالکتیک مارکسیستی، بی‌توجه به آن نمی‌توان تاکتیک و استراتژی مبارزه^۳ انقلابی را به درستی تدوین کرد و این همان امکانی است که نظریه^۴ راه رشد غیرسرمایه‌داری و سمت‌گیری سوسیالیستی از جان مایه آن تراویده و به واقعیت مشهود پیوسته است.

خرده بورژوازی دروان ما، در کنار امکانات متنوع بی‌سابقه‌ای که می‌تواند از آن برخوردار باشد، افق بازتری در عرصه^۵ رشد نیروهای تولیدی و همراهی با این رشد، در پیش‌رو دارد. در دوران ما، برخلاف دوران سیطره^۶ جهانی سرمایه، می‌توان تولید بزرگ داشت، بی‌آنکه این تولید سرمایه‌داری باشد.

خرده بورژوازی، حتی اگر در حاکمیت سیاسی باشد، محکوم به آن نیست که پا به پای رشد و گسترش نیروهای مولد، به سرمایه‌داری بگراید، مشروط بر آنکه به پرولتاریای جهانی که پیشاهنگ خود را در کشورهای سوسیالیستی متمرکز کرده، تکیه کند. تکنولوژی، تخصص و تجربه^۷ پیشرفته فنی، شرط عمده و مقدماتی تکامل، امروز در انحصار سرمایه‌داری انحصاری

۱. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص ۱۴۲.

نیست. زحمتکشان غیر پرولتری در کشورهای عقب‌نگاه داشته شده، اگر در مبارزه آزادی‌بخش خود با امپریالیسم، با پیشقراولان ضد امپریالیستی جهان، یعنی کشورهای سوسیالیستی پیوند بخورند، قادرند نیروهای تولیدی جامعه را به پیش ببرند، بدون آنکه به نظم سرمایه بیامیزند.

باتوجه به این امکانات نوین، که ورشکستگی و بی‌آبرویی روزافزون ایدئولوژی بورژوازی جهانی، زمینه‌های بازهم مساعدتری برای آن فراهم می‌آورد، پرولتاریا و احزاب و سازمان‌های سیاسی آن، برای اتحاد عمل با تمامی اقشار زحمتکش خرده بورژوازی، زمینه‌های عینی و ذهنی بیشتری می‌یابند. زمینه‌هایی به مراتب قوی‌تر از آنچه در آثار مارکسیستی ادوار گذشته منعکس است و بازتاب تناسب نیروهای طبقاتی در شرایط جهانی دیگر است. کم‌بها دادن به این امکانات، پرولتاریا را از وظیفه اساسی آن، که یاری بیدریغ به تمامی زحمتکشان انقلابی در روند مبارزه مشترک با امپریالیسم و پایگاه‌های طبقاتی آن است، دور خواهد کرد. این دوری به معنی راندن متحد طبیعی خود به دامن دشمن و تجهیز بیشتر اردوی او به حساب پرولتاریاست. و این همان مصیبتی است که چریک‌های فدایی خلق و هم سخنان آن‌ها، دچار آن شده‌اند. اما چریک‌ها و دوستان آن‌ها در درک مصیبت‌بار خود از خرده‌بورژوازی نه تنها امکانات نوظهوری را، که در پرتو آن جنبه انقلابی خرده بورژوازی تقویت شده و به نسبت گسترش افق‌های تاریخی آن، اتحادش با پرولتاریا محمل‌های عینی و ذهنی بیشتری یافته است، به کلی نادیده می‌گذارند، بلکه مفهوم و ضرورت این اتحاد را حتی در مقیاس پیش از اکتبر هم، که کلاسیک‌های مارکسیسم آن هم‌مری آن‌ها تأکید دارند، درک نمی‌کنند.

چریک‌های فدایی و خطاهای ریشه‌ای

چریک‌های فدایی در برخورد با خرده‌بورژوازی، دچار دو خطای عمده‌اند:

۱. آن‌ها در مفهوم خرده بورژوازی، تنها اقشار خرده بورژوازی شهری را می‌یابند. دهقانان، به عنوان بزرگ‌ترین قشرهای خرده بورژوازی جامعه

ما، از ارزیابی‌های آنان غایبند.

۲. آن‌ها مناسبات پرولتاریا با نزدیکترین متحد طبیعی‌اش، یعنی دهقانان و بویژه قشر خرده‌پای دهقانی و زحمتکشان شهری را با مناسبات پرولتاریا و بورژوازی اشتباه می‌گیرند.

چریک‌های فدایی تفاوت ماهوی بین خرده‌بورژوازی و بورژوازی قایل نیستند. آن‌ها فراموش می‌کنند که خصلت دوگانه تولیدکننده کوچک و نوسان او میان پرولتاریا و بورژوازی، از یکسو امکان بزرگی برای کارانقلابی پرولتاریا ایجاد می‌کند، و از سوی دیگر وظیفه سنگین نبرد سیاسی و ایدئولوژیک و روشنگرانه در این عرصه را بر دوش پرولتاریا می‌گذارد. آن‌ها به وجه مترقی و انقلابی خرده‌بورژوازی زحمتکش کم‌بها می‌دهند و از یاد می‌برند که با تقویت این وجه، به یاری کمونیست‌ها خرده‌بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه - و بخصوص دهقانان - قادر است تا سطح دمکراتیسم پی‌گیر پرولتاریا ارتقاء یابد!

زیرا "استثمار دهقانان تنها از نظر شکل با استثمار پرولتاریای صنعتی تفاوت دارد. استثمارگر یکی است: سرمایه!"

چریک‌های فدایی، در حالی که زیاد از خصلت دوگانه خرده‌بورژوازی حرف می‌زنند، به جوهر این "حرف" راه نمی‌یابند و اشتباه سنگین منشویک‌ها و تروتسکیست‌ها را، که دهقانان را نیروی ذخیره بورژوازی به حساب می‌آوردند، تکرار می‌کنند و دهقانان و دیگر اقشار زحمتکش خرده - بورژوا را تنها به صورت متحدی مشروط و موقتی، که حتماً "و به زودی، محمل‌های اتحاد با آن‌ها در هم خواهد شکست، می‌شناسند. آن‌ها می‌گویند: "زمانی که از حمایت پرولتاریا از خرده‌بورژوازی به‌طور کلی و مجرد بحث می‌شود، باید بر جنبه مشروط و موقتی بودن و تمایز این دوتاء کید شود. ناپی‌گیری خرده‌بورژوازی و تزلزل آن نسبت به پرولتاریا و موقتی بودن هر حمایتی از آن، در

۱. لنین، منتخبات، جلد اول، ص ۶۳.

۲. مارکس، هیجدهم برومر، ص ۱۰۶.

چارچوب مراحل استراتژیک انقلاب، قابل تاءکید بوده و همواره باید ترویج شود.^۱

در این جملات، از دیدگاه نظری، خطاهای فاحشی نهفته است که انعکاس هر یک از آن‌ها در موضع‌گیری سیاسی یک نیروی چپ جدی، نه تنها او را به انزوای اجتماعی می‌کشد، بلکه به مجموعه جنبش خلقی زخم عمیق می‌زند. این خطاها را یک به یک بررسی می‌کنیم:

۱. چریک‌های فدایی با اصرار زیاد روی موقتی بودن حمایت پرولتاریا از خرده بورژوازی آن هم هر نوع حمایتی پای می‌فشرند. معنی حرف آن‌ها این است که خرده بورژوازی نه نیروی ذخیره پرولتاریا، بلکه نیروی ذخیره بورژوازی و درهم پیوندی استراتژیک با آن است و به همین دلیل اتحاد او با پرولتاریا موقتی و گذراست و نمی‌تواند تا پایان یک مرحله استراتژیک دوام آورد. چریک‌ها توصیه می‌کنند که، نه روی حمایت پرولتاریا از توده‌های خرده بورژوازی و اتحاد عینی با آن، بلکه روی موقتی بودن این حمایت و اتحاد، به هر نوع که باشد، در چارچوب مراحل استراتژیک انقلاب باید تاءکید کنیم و این جدایی نهایی و ناگزیر را ترویج نماییم.

چریک‌ها با این اظهار نظر، آموزش صریح مارکس را درباره اتحاد استراتژیک پرولتاریا با خرده بورژوازی از لحاظ تاریخی، و موقتی بودن هر نوع اتحاد خرده بورژوازی با بورژوازی، به شدت نقض می‌کنند. آن‌ها - همانطور که استالین درباره زینوویف گفت: تمام تاریخ‌ها و دوران‌های مختلف را با هم مخلوط می‌کنند.

اگر در دوران انقلابات بورژوازی، یعنی در جهانی که بورژوازی به مثابه یک طبقه انقلابی در مرکز تحولات آن قرار داشت، دهقانان و دیگر اقشار خرده بورژوازی متحد طبیعی بورژوازی و به قول مارکس:

از پوست و گوشت بورژوازی بودند که بدون آن‌ها بورژوازی در برابر درباریان (فتوئدال) توانایی نداشت.

به دنبال انقلابات ۱۸۴۸، که ناقوس زوال نقش تاریخی بورژوازی

۱. نشریه گار، شماره ۴۴، نقدی پیرامون مقاله اکونومیسم و انارشیزم.

را به صدا درآورد، این جنبه اتحاد تاریخی بهم ریخت. مارکس، با توجه به مضمون دوران تاریخی جدیدی که فرا رسیده بود، دریافت که، خرده بورژوازی و دهقانان از ارتش ذخیره بورژوازی بیرون می‌آیند، زیرا دیگر نه بورژوازی بلکه پرولتاریا نجات‌بخش آنان است. مارکس این اندیشه را در کتاب "مبارزه طبقاتی در فرانسه" و سپس هجدهم برومر... متبلور کرد و تکامل داد:

"تنها سقوط سرمایه می‌تواند دهقانان را بلند کند، تنها یک حکومت ضد سرمایه می‌تواند به فقر دهقان و تنزل اجتماعی او پایان دهد."

"حق مالکیت دهقانی طلسمی است که سرمایه با کمک آن تاکنون دهقانان را درید قدرت خویش نگهداشته، بهانه‌ای است که سرمایه از آن برای برانگیختن دهقانان علیه پرولتاریای صنعتی استفاده کرده است." اما "دهقان فرانسوی... ایمان به قطعه زمین خود را از دست خواهد داد و تمام بنای دولتی مبتنی بر این قطعه‌زمین، فرو خواهد پاشید."

"دهقانان متحد طبیعی و پیشوای خود را در پرولتاریا - ریای شهری خواهند یافت، که رسالت برانداختن نظام سرمایه را بر عهده دارد."

چریک‌های ما هنوز در جهان پیش از ۱۸۴۸ سیر می‌کنند. آن‌ها نمی‌توانند دریابند که در عصر ما، اتحاد پرولتاریا و زحمتکشان خرده - بورژوا و در رأس آن‌ها دهقانان، یک ضرورت عینی است و به‌خواست و مشی سیاسی سازمان‌ها و احزاب سیاسی ربطی ندارد. وقتی "استثمار دهقانان با استثمار پرولتاریا تنها از نظر شکل تفاوت دارد"، یعنی محتوی هر دو یکی است در آن صورت در مقابل عوامل و نیروهای این استثمار واحد نیز راه آن‌ها یکی است. چریک‌ها این همراهی استراتژیک را به دلخواه خود "موقتی" و "حتما" "گذرا"، یعنی تاکتیکی می‌خوانند و به‌جای عمده‌کردن اتحاد کارگران با دهقانان و دیگر زحمتکشان خرده‌بورژوا، جدایی و افتراق

آن‌ها را عمده می‌کنند. در واقع چریک‌ها، همراهی خرده بورژوازی را با بورژوازی، عمده می‌بینند. این بدان معناست که تئوری مارکسیستی اتحاد پرولتاریا با خرده بورژوازی انقلابی را واژگونه می‌کنند و چون هرم دیالکتیک "هگل" آن را نه روی قاعده، روی رأسش قرار می‌دهند.

۲. چریک‌های فدایی، در عمده کردن خصلت ارتجاعی خرده - بورژوازی، که به‌سوی بورژوازی می‌گراید، تا آنجا پیش می‌روند که درنهایت خرده بورژوازی را به‌جای بورژوازی می‌نشانند. آن‌ها می‌گویند: باید بر جنبه مشروط و موقتی بودن هر حمایتی از خرده بورژوازی از طرف پرولتاریا تأکید شود. باید ناپیگیری خرده بورژوازی و تزلزل آن نسبت به پرولتاریا را ترویج کنیم.

آری، با کوس و کرنا دشمنی و جدایی قطعی خود را با خرده‌بورژوازی در آینده نزدیک تبلیغ کنید بر روی توده‌های خرده بورژوا، این لعنت شدگان نظم سرمایه، فریاد بزنید: "مرتجع... سست عنصر... متزلزل... رفیق نیمه راه...". آن وقت از آن‌ها بخواهید که تأییدتان کنند، برای شما کف بزنند و به دنبالتان بیایند!

اما در ضمن، ریشخند کنایه‌آمیز انگلس را درباره چپ‌هایی از سنخ خودتان به یاد بیاورید. انگلس به خرده بورژواهایی که در پوست مارکسیسم خزیده بودند و در باب مرتجع بودن خرده بورژوازی با حرارت داد سخن می‌دادند که "قادر نیستند اندیشه‌های سوسیالیستی را درک کنند"، به طعنه می‌گفت:

اگر راست می‌گوئید، این حرف‌ها را در نطق انتخاباتی خود در برابر دهقانان بگوئید.

چریک‌ها با حمایت "موقتی" و "مشروط" خود از خرده بورژوازی، دوش به دوش چپ‌روهای مخاطب انگلس قرار می‌گیرند. آن‌ها توجه ندارند که اگر اتحاد طبقه کارگر با بورژوازی در برابر دشمن مشترک، جنبه تاکتیکی دارد، به‌خاطر آن است که بورژوازی، به اقتضای طبیعت و منافع طبقاتی و نقش تاریخی خود، نمی‌خواهد و نمی‌تواند تا به‌آخر با پرولتاریا همراه باشد. بنابراین همکاری بورژوازی با پرولتاریا، که انقلابی‌ترین طبقه و تا به آخر انقلابی است، به حکم واقعیات عینی و مستقل از اراده و

خواست نیروهای آگاه، علاوه بر جنبه مشروط و نسبی‌اش، جنبه موقتی دارد. بورژوازی با پرولتاریا هم وحدت دارد و هم تضاد، اما وحدت این دو، به تصریح لنین "موقتی، نسبی، مشروط و گذراست"، در حالی که تضاد آن‌ها مطلق است.

تضاد پرولتاریا با خرده بورژوازی، اما از مقوله دیگری است. این تضاد ریشه‌ای نیست و می‌تواند تحت الشعاع وحدت باشد. وحدت پرولتاریا با دهقانان، عموماً "و به‌طور عینی بر تضاد آن‌ها فایق است، و این چیرگی وحدت بر تضاد، به ویژه در فرایند انقلابات دمکراتیک، یک موضوع محوری است. در انقلابات دمکراتیک، اتحاد داوطلبانه پرولتاریا با نیروهای دمکراسی ملی و در رأس آن‌ها اقشار خرده بورژوازی، مضمون دیکتاتوری خلق و حکومت ناشی از آن است. و در مدار عالی‌تر در انقلابات سوسیالیستی، اتحاد پرولتاریا با اقشاری از خرده بورژوازی، یعنی انقلابی‌ترین جناح خرده بورژوازی شهری و دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، محتوی دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل می‌دهد. تکامل و گسترش این اتحاد در دوران سوسیالیسم، به وحدت اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک جامعه منجر می‌شود. آیا چنین اتحادی در مفهوم کلماتی نظیر "موقتی" و "نسبی" و "تاکتیکی" می‌گنجد؟

چریک‌های فدایی، همین که اتحاد استراتژیک پرولتاریا و خرده بورژوازی انقلابی را با اتحاد موقتی پرولتاریا و بورژوازی به مثابه یک طبقه، یکسان و هم‌رنگ جلوه می‌دهند، عملاً، دوگانه بودن سرشت خرده بورژوازی را منکر می‌شوند و آنچه را که طوطی‌وار بر زبان می‌آورند و آن همه درباره آن مقاله و تفسیر می‌نویسند، از اعتبار می‌اندازند.

۳. چریک‌های فدایی از حمایت پرولتاریا از خرده بورژوازی سخن می‌گویند، بی آن‌که ماهیت این حمایت - و نه شیوه آن - را روشن کنند. حمایت واقعی پرولتاریا از متحدان خود، به ویژه دهقانان زحمتکش، به مفهوم آن است که او را در قرار گرفتن در آن موضع مناسب سیاسی و اجتماعی که: با بهروزی او دمساز است، یاری دهیم، تمایل او را به سرمایه‌داری، به مثابه یک آیین کهنه و منسوخ، با تقویت تمایل او به سوسیالیسم، که در جاذبه آن دهقانان دیکتاتوری کارگران را بردیکتاتوری

بورژوازی ترجیح می‌دهند تضعیف و به تدریج بی‌رنگ کنیم. این کاملاً "میسر است، به شرطی که ذهن دهقان را هرچه بیشتر روشن سازیم خرافه‌های آن را پاک کنیم، او را به سطح دمکراتیسم پی‌گیر پرولتاریا ارتقاء دهیم و منافع حقیقی و نهاییش را در پیوند سرنوشت او با سوسیالیسم بنمایانیم. این به کاری پی‌گیر، هوشمندانه، شاق و صبورانه نیازمند است، که در روند آن باید با این توده زحمتکش و نیم‌گامی پیشاپیش آن بود، نه در مقابل آن، باید او را درک کرد تا توسط او درک شد. سازمان‌های سیاسی واقعا "پرولتری برای جلب زحمتکشان خرده بورژوا و توده‌های عظیم دهقانی، که اغلب عقب‌نگه‌داشته شده‌اند،

باید چنان وسایل و روش‌هایی را به کار گیرند، که تجربه و سطح درک سیاسی آن‌ها را به حساب آورد و برای آنان آشکار و خالی از ابهام باشد. این "میلیون‌ها انسان هرگز به نظریات احزاب اعتنا نخواهند کرد، مگر این‌که این نظریات بما تجربه شخصی ایشان سازگار باشد!"

اگر مضمون اتحاد پرولتاریا با زحمتکشان خرده‌بورژوا، عینی است، مسئولیت پیشاهنگ پرولتاریا در قبال آن بیشتر است. حتی واکنش‌های نامطلوب این متحد عینی و طبیعی نباید ضرورت‌های اتحاد با او را، که تنها بر پایه تفاهم میسر است، از نظر پرولتاریا بیوشاند. در جهانی که پرولتاریای جهانی در مرکز تحولات آن قد افراشته و مضمون اصلی آن گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است در جهان بن‌بست وسترون نظم سرمایه و بی‌اعتباری روزافزون آن، ایجاد این تفاهم به مراتب زمینه‌های مساعدتری دارد.

۴. مبارزه با سازشکاری و گرایش‌های ارتجاعی سازمان‌های سیاسی وابسته به خرده بورژوازی، به هیچ‌وجه مغایر اتحاد پی‌گیر پرولتاریا و اقشار خرده بورژوازی متحد او نیست. برعکس این مبارزه - اگر وسایل و روش‌های

۱. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص ۹۴۵.

نافذ و مناسب خود را بیابد و در هماهنگی با تجربه سیاسی و درک اجتماعی آن‌ها به پیش رود - بهترین شیوه جذب و جلب زحمتکشان خرده بورژوا است.

چریک‌های فدایی باید توجه داشته باشند که گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی وابسته به خرده‌بورژوازی می‌توانند این یا آن جانب، این یا آن خصلت مثبت یا منفی خرده بورژوازی را منعکس کنند. در چنین مواردی، موضع‌گیری در قبال گروه‌های سیاسی وابسته به خرده بورژوازی نمی‌تواند با موضع‌گیری نسبت به توده‌های خرده بورژوا عیناً یکی باشد. مشی سیاسی احزاب و گروه‌ها ممکن است در برهه‌ای از زمان بازتاب منافع عینی توده‌هایی که این احزاب و گروه‌ها متکی به آنند نباشد و رهبران سیاسی از توده‌ها فاصله بگیرند یا از درک تمایلات تاریخی آن‌ها بازمانند. رهبران سازمان - های سیاسی برآمده از خرده‌بورژوازی و نمایندگان راستین دمکراسی انقلابی، به همان نسبت که در راستای مقتضیات تاریخی و مصلحت توده‌های خود قرار می‌گیرند، به همان نسبت به پرولتاریا نزدیک‌تر می‌شوند، زیرا طبقه کارگر همچون مدافع و رهبر تمام استثمار شونده‌گان و محرومان پا به میدان می‌گذارد.

بخشی از رهبری انقلاب کوبا، و درمداری دیگر، رهبری مصر زمان عبدالناصر از این جمله‌اند. سازمان سیاسی اس‌ارهای چپ، که در نوامبر ۱۹۱۷ حاکمیت شوروی را پذیرفتند، و وارد شورای کمیسرهای خلق شدند و احزاب و گروه‌های دمکراتیک مناطق ملی روسیه، که با پشتیبانی از حاکمیت شوروی، با بلشویک‌ها در یک صف قرار گرفتند و به پیکار‌رهایی بخش آنان پیوستند، نمونه‌های دیگری برای روال‌اند.

عکس این حرکت نیز مصداق دارد. فی‌المثل در آستانه انقلاب اکتبر، احزاب خرده بورژوایی منشویک و اس‌ار دیگر منعکس‌کننده خواسته‌ها و نیازهای اصلی توده‌های دهقانی و زحمتکشان شهری نبودند. استالین در "مسائل لنینیسم" سرانجام این ماجرا را چنین وصف می‌کند:

دهقانان روز به روز انقلابی‌تر شده از اس‌ارها
ماء یوس و رویگردان می‌شوند و از نو به سوی تجمع

مستقیم در گرد پرولتاریا روی می آورند .۱

مسائل لنینیسم فاصله هشت ماهه بین دو انقلاب فوریه و اکتبر را این طور بررسی می کند :

تاریخ این دوره عبارت است از تاریخ مبارزه اس.ارها (دموکراسی خرده بورژوازی) و بلشویکها (دمکراسی پرولتاریا) بر سر دهقانان و برای به دست آوردن اکثریت آنان .

و آنگاه توضیح می دهد که احزاب " اس.ار " و " منشویک " نتوانستند هیچ یک از خواست های مردم و علائق دهقانان پاسخ دهند :

دوره " کرنسکی برای توده های زحمتکش دهقانان ، بزرگترین درس عبرت بود . این دوره صریحا " نشان داد که در حکومت اسارها و منشویکها ، کشور از جنگ خلاص نخواهد شد و به دهقانان نه زمین داده می شود و نه آزادی . تفاوتی که اسارها و منشویکها با " کادتها " داشتند ، همانا گفتار شیرین و وعده های توخالی و قلابی بود ، والا عملا " همان سیاست امپریالیستی کادتی را اجرا می کردند انفراد اسارها و منشویکها امر مسلمی شد . بدون دروس روشن این دوران ائتلاف ، دیکتاتوری پرولتاریا غیر ممکن می بود .^۲

سیر و تجربه ماههای غنی و توفانی بین فوریه و اکتبر نشان می دهد که علی رغم حمایت لفظی و بی محتوی احزاب خرده بورژوازی از توده های زحمتکش خرده بورژوا ، تنها پرولتاریا بود که به طور بی گیر (و نه موقت) و

۱ . مسایل لنینیسم ، جلد اول ، ص ۷۷ .

۲ . همان منبع ، ص ۷۹ .

واقعی از منویات و منافع دهقانان و دیگر زحمتکشان حمایت می‌کرد، به آن‌ها یاری می‌داد تا با تجربه شخصی خود، به‌طور ملموس دوستان و دشمنان خود را بشناسند و برای این منظور حتی یک دم خود را از آن‌ها و سرنوشتشان جدا نمی‌کرد. این مسئله‌ای است که چریک‌های فدایی باید در کنه آن دقیق شوند، تا بین یک امر عینی و یک امر ذهنی علامت تساوی نگذارند، تا اتحاد عینی پرولتاریا و دهقانان زحمتکش را با حمایت از یک سازمان و گروه خرده‌بورژوازی، که می‌تواند موقتی و مشروط باشد، یکسان نبینند، تا این دیدگاه اشتباه‌آمیز را که تمامی توده‌های خرده‌بورژوازی را فقط و فقط از زاویه ناپایداری و تزلزل علاج‌ناپذیر و به‌صورت رقیب و دشمن آینده ارزیابی می‌کند، تداوم و تعمیم ندهند و دیگر منشویکوار تکرار نکنند که:

نا پی‌گیری خرده‌بورژوازی و تزلزل آن نسبت به پرولتاریا و موقتی بودن هر حمایتی از آن، در چارچوب مراحل استراتژیک انقلاب، قابل تاءکید بوده و همواره باید ترویج شود.

راه کارگر، باقر مؤمنی و دیگران

چریک‌های فدایی، لاقفل در ظاهر، خود را به مرزبندی بین‌بورژوازی و خرده‌بورژوازی مقید نشان می‌دهند. اما برخی، با داعیه تحلیل علمی و مارکسیستی از جامعه، این قید ظاهری و لفظی را هم به دور می‌اندازند. وقتی گفته می‌شود:

قشر بالای خرده‌بورژوازی همان بورژوازی متوسط است^۱ و " سرمایه‌دار کوچک همان خرده‌بورژوا است."

آیا نمونه صریحی از این به‌هم‌ریختن مرزبندی طبقات اجتماعی در برابر ما قرار نمی‌گیرد؟

۱. باقر مؤمنی، مسائل جنبش و حزب توده، ص ۵۲ و ۵۶.

تحلیل جامعه ما، که بر اساس چنین درکی شکل می‌گیرد، تا چه حد می‌تواند علمی باشد؟

یکی دانستن بورژوازی و خرده‌بورژوازی، به معنی نشناختن اختلاف "تولید کالایی ساده" یا "تولید سرمایه‌داری" است. این که اقتصاد سرمایه‌داری بر پایه تولید کالایی ساده و بر اثر تجزیه آن پدید آمده، به هیچ وجه به منزله یکسان بودن ماهوی این دو شیوه تولید نیست. اختلاف در شیوه تولید به مفهوم آن است که خرده بورژوا، هم در نحوه رابطه با وسایل تولید و هم از لحاظ جا و مقامی که در سیستم تولید اجتماعی احراز می‌کند، هویتی بغیر از بورژوازی کسب می‌کند. خرده بورژوازی، آمیزه خاصی است از کارگر و بورژوا، اما نه این است و نه آن. او مالک وسایل تولید، زمین، ابزار و یا کارگاه است، و در عین حال انسان زحمتکشی است که از دسترنج خود زندگی می‌کند. خرده بورژوا از رشد سرمایه‌داری زیان می‌بیند و با تکامل آن ورشکست می‌شود و از میان می‌رود. اما سرمایه‌دار موقعیت دیگری دارد. او فقط صاحب وسایل تولید است، بی آن که در تولید نقشی داشته باشد. تنها نقش او سربار بودن است.

حتی افسار پائینی بورژوازی، این تفاوت موقعیت طبقاتی - اجتماعی را با خرده بورژوازی دارند. این عامیانه است که خرده بورژوازی را به معنی لغوی آن معنی کنیم و با بورژوازی کوچک منطبق بدانیم. این عامیانه است که با یکسویه‌بینی بگوئیم:

"خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط یا قشربالائی
خرده بورژوازی، هرچه اسمش را بگذارید،
سرمایه‌داری است."^۱

اما از این تعبیر که حتی قشربندی خود خرده‌بورژوازی را هم درهم می‌ریزد، عامیانه‌تر این است که چنین تعریف پریشانی از خرده بورژوازی به دست دهیم:

"... خرده بورژوازی انقلابی همین تهی‌دستان

۱. مسائل جنبش... ص ۵۶

شهری و همین خرده بورژوازی سطح پایین است و خرده بورژوازی دقیقاً "همین است."^۱

یکبار دیگر این جمله را مرور کنید، یکبار دیگر روی این کلمات تأمل کنید، تا عمق یک مغلطه را، که می‌خواهد خود را به‌جای تفسیر علمی جا بزند، دریابید:

"خرده بورژوازی انقلابی دقیقاً" همین تهی‌دستان شهری است.^۲ آیا لازم است توضیح داده شود که اولاً تهی‌دستان شهری تنها محدود به خرده‌بورژوازی نیستند و اقشار و گروه‌های اجتماعی دیگری را نیز در بر می‌گیرند، ثانیاً خرده بورژوازی انقلابی فقط تهی‌دستان شهری و یا به‌قول باقرمومنی "دقیقاً تهی‌دستان شهری" نیست. بلکه عمدتاً "زحمتکشان روستا، یعنی دهقانان خرده‌پاست، همین آشفته فکری است که در جملاتی نظیر جملهٔ زیر، از چهرهٔ مهیوت خود نقاب بر می‌دارد:

"شما یک قشر بورژوازی متوسط می‌بینید که خرده بورژوازی نیست."^۳

شگفتا! گویی قرار بر این است که بورژوازی متوسط همان خرده‌بورژوازی باشد، اما یک قشر آن، این قرار و قانون را به‌هم زده و از حیطة خرده - بورژوازی پا بیرون گذاشته است! اما اگر قرار است که بورژوازی متوسط، همین خرده بورژوازی هم باشد، در آن صورت تصریح این که: سرمایه‌دار کوچک، یعنی خرده بورژوا^۴ دیگر چه صیغه‌ای است؟ چگونه است که خرده بورژوازی یکبار بورژوازی متوسط از آب در می‌آید و بار دیگر سرمایه - داری کوچک؟! آیا دلیل اصلی این تناقض‌گویی و سردرگمی، در عدم شناخت علمی، هم از بورژوازی و هم از خرده‌بورژوازی و لایه‌بندی آن‌ها نیست؟

۱. باقر مومنی، مسائل جنبش...، ص ۲۴.

۲. مسائل جنبش...، ص ۳۴.

۳. مسائل جنبش...، ص ۵۶.

جایی که مرزبندی طبقاتی به هم می‌ریزد، تئوری علمی به شبه‌تئوری بدل می‌شود و موضع‌گیری سیاسی، که بر نهاد این شبه‌تئوری تعیین می‌شود، پیش از آن که گشاینده راه باشد، حفرکننده چاه است. وقتی خط فاصل بین بورژوازی و خرده‌بورژوازی از میان برداشته می‌شود، پرولتاریا متحدین طبقاتی خود را گم می‌کند و به انزوای اجتماعی کشانده می‌شود. او ناچار است بین متحد طبیعی و استراتژیک خود، با متحد موقتی که در یک مرحله تاکتیکی با او همراه است، علامت‌تساوی بگذارد و یا احیانا دوست و دشمن را با یک چوب براند.

گمراهی در شناخت خرده‌بورژوازی، در ادامه و تکرار خود اشکال متنوعی می‌یابد. یک جلوه از این گمراهی نمونه‌وار در نشریات "راه‌کارگر" به چشم می‌خورد. مبلغان "راه‌کارگر" بیش از همه برای شناساندن خرده - بورژوازی در جامعه ما سخن گفته و کاغذ سیاه کرده‌اند و باز بیشتر از همه نسبت به خرده‌بورژوازی دچار تخیل‌اند. آن‌ها می‌نویسند:

"حق این است که بگوئیم جنبش چپ هنوز دهقانان ایران را نمی‌شناسد."

این دعوی، که پیش از همه در مورد خود گروه "راه‌کارگر" مصداق دارد. در واقع نوعی قیاس به نفس است. آن‌ها می‌گویند:

"در یک جامعه سرمایه‌داری، دهقانان رانمی‌توان طبقه واحدی به حساب آورد."

و این سخنی است درست، زیرا زیر نام دهقان هم سرمایه‌دار ده می‌تواند جای‌گیرد، هم خرده‌بورژوازی روستا، یعنی دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین و دهقانان میانه‌حال، اما نویسندگان "راه‌کارگر" با این حرف درست و بسیار بدیهی، گریبان خود را از چنگ هر توضیح مشخص طبقاتی درباره اقشار دهقانی و نقش تاریخی آن‌ها خلاص می‌کنند آن‌ها روشن نمی‌کنند که در تقسیم‌بندی طبقاتی جامعه، جای دهقانان کجاست؟ آیا آنان

یک توده بی طبقه‌اند، یا اقشار مشخص آن‌ها در مناسبات تولید اجتماعی، مواضع مشخص طبقاتی دارند؟

تعجب اینجاست که محفل "راه‌کارگر"، با تخطئه مستقیم یا غیرمستقیم تمامی نیروهای سوسیالیستی و جریان‌های کارگری جهان معاصر و ایران، هیچ جنبش مارکسیستی را بی‌عیب و لغزش باقی نمی‌گذارد و در نفی آن‌ها به اثبات خویش می‌کوشد، و بی‌آن که صراحتاً "ابراز کند، تلویحاً" خود و فقط خود را وارث حقه آموزش مارکس و لنین معرفی می‌کند و در همان حال ابتدائی‌ترین اصول مارکسیسم را زیر پا می‌گذارد! اینان در فصل بزرگی که در کتاب خود به خرده‌بورژوازی اختصاص داده‌اند، حتی نامی هم از دهقانان نمی‌برند و در فصل‌های دیگر هم که از دهقانان تهی‌دست و کم‌زمین بحث می‌شود، متوجه نیستند که این قشر دهقانی با حجم بزرگ خود، ستون فقرات خرده‌بورژوازی ایران است. "راه‌کارگر" می‌نویسد:

"اکثریت قابل توجهی از نیروهای دهقانی را باید تحت عنوان دهقانان تهی‌دست طبقه‌بندی کرد که تنها از طریق مالکیت و کار در روی زمین خود نمی‌توانند زندگی کنند."

اما "راه‌کارگر" بی‌نمی‌برد دهقانی که "تنها از طریق مالکیت و کار روی زمین خود نمی‌تواند زندگی کند"، همان خرده‌بورژوازی تهی‌دست روستا است.

"راه‌کارگر" در ورای دهقانان، خرده‌بورژوازی ایران را به دو بخش تقسیم می‌کند:

۱. خرده‌بورژوازی سنتی - که به‌نحوی از انحا به تولید ماقبل سرمایه‌داری وابسته است و تنها اقشاری از زحمتکشان شهری را در بر می‌گیرد.
 ۲. خرده‌بورژوازی جدید - که به‌قول خودش مسامحا "بسیاری از کارمندان متوسط‌الحال را زیر لوای آن برده‌است.
- در هیچ یک از این دو بخش کم‌ترین جایی به دهقانان داده نشده و بنابراین آن‌ها در زمره خرده‌بورژوازی به حساب نیامده‌اند.

تا اینجا ما با یک تصور تکوینیک روبه‌رو هستیم، که به‌نوبه خود می‌تواند در صحنه سیاسی به نتایج اسفانگیزی بیانجامد. اما اشکال کار فقط در اینجا نیست، در نحوه تقسیم‌بندی کارمندان و متخصصین به اقشار سرمایه‌داری یا اقشار خرده‌بورژوازی نیز هست. توجه بفرمائید:

"پزشکان جوان و تخصص ندیده، تکنیسین‌ها و متخصصان بهداشتی و پزشکی، دندانپزشکان رده پایین که مشتریان قابل توجهی ندارند، بسیاری از مهندسان که تخصصشان آن‌ها را تبدیل به سرمایه‌دار نکرده‌است، بسیاری از فرهنگیان بالا و متوسط، کارمندان متوسط و حتی در پاره‌ای موارد بالای ادارات و شرکت‌های مختلف را می‌توان تحت این عنوان (خرده بورژوازی جدید) طبقه‌بندی کرد."^۱

پوزخند می‌زنید؟ حق با شماست. این مارکسیسم نیست، ریشخند مارکسیسم است. این بهتانی است به علم، وگرنه چگونه می‌توان داشتن تخصص را ملاک قرار گرفتن در یک طبقه اجتماعی و نداشتن آن را دلیل واقع شدن در طبقه‌ای دیگر دانست؟ چگونه می‌توان مدعی شد که مهندس عادی خرده‌بورژواست، اما تخصصش او را تبدیل به سرمایه‌دار می‌کند؟ چگونه می‌توان کم یا زیاد داشتن مشتری را مبنای اصلی تعیین طبقه اجتماعی دانست و این ابتدال را به حساب مارکسیسم گذاشت؟

وقتی پایه تمایز طبقاتی، داشتن یا نداشتن "تخصص" و کمی و زیادی مشتری می‌شود صد البته کشف کاملاً "نوظهوری در تاریخ علم جامعه شناسی به‌وقوع پیوسته است که در پرتو آن مارکسیسم دیگر منسوخ می‌شود، زیرا مارکسیسم در درجه اول براساس چگونگی رابطه افراد با وسایل تولید و جایگاه آن‌ها در سیستم تولید اجتماعی و آنگاه طرق دریافت و میزان سهم آن‌ها از ثروت اجتماعی، مرزبندی طبقاتی را تعیین می‌کند. این مارکسیسم

۱. فاشیسم، کابوس یا واقعیت، جزوه ۱، ص ۲۰.

که بر قله دانش زمانه ایستاده، آن سوسیالیست‌های خرده بورژوا را، که با اسلوب متافیزیکی، میزان دارایی را ملاک مرزبندی طبقاتی می‌شمارند، تحقیر می‌کند. مگر تاءکید بر داشتن و نداشتن تخصص و کمی و زیادی مشتری به‌مثابه عامل تمایز طبقاتی، تکرار همان اسلوبی نیست که هویت طبقاتی را در خالی بودن یا پر بودن جیب می‌دانست و مگر درست در پاسخ همه آن‌هایی که بر این سیاق می‌اندیشند نبود که مارکس گفت:

"فهم ناپخته عام، تمایز طبقاتی را با کوچکی و بزرگی کیف پول می‌سنجد!"

ژرژگوریوچ، در تفسیر انتقاد مارکسیسم از این طرز تفکر ساده‌لوحانه است که می‌نویسد:

"تقسیم جامعه به طبقات، نه بر بنیاد کمیت ثروت است و نه بر مقدار درآمد... اندازه کیف پول، تفاوتی خالصاً کمی است، که به‌وسیله آن می‌توان همواره دو فرد از یک طبقه را در برابر هم قرار داد."

و در جای دیگر، برداشت مارکس را از این مسأله، چنین بیان می‌کند:

"تمیز طبقات نه مبتنی بر ملاک ثروت است و نه مبتنی بر ملاک شغل، زیرا این هر دو نمود از نتایج وضع کلی یک طبقه نسبت به تولید و نسبت به طبقات دیگر، در داخل جامعه‌اند."

می‌بینید که ابداعات آقایان "راه‌کارگر"، پیش از آن‌که توسط آن‌ها بسته‌بندی و به‌بازار آشفته انواع کالاهای بدلی مارکسیستی عرضه شود، تازیانه علمی مارکسیسم را بر گرده خود احساس کرده‌است. می‌بینید که آنچه سعی شده "نو" و در عین حال "اصیل" جلوه داده شود، حتی در

۱. مطالعاتی درباره طبقات اجتماعی، ص ۴۰.

زمان مارکس، به سوی کیک زندگی اش، مشام او را می آزد. اما این چه رمزی است که یک نظریه مطرود بارها داغ باطل می خورد و باز بارها، به اشکال تازه، از روزه های بشمار سربرون می آورد؟ علاوه بر سوسیالیست های خرده بورژوازی اولیه، مائو هم در کتاب تحلیل طبقات چین، میزان ثروتی را که هر گروه اجتماعی در اختیار دارد، مبنای تمیز طبقاتی می پندارد! و بر همین شالوده است که دشمنان قسم خورده، مارکسیسم، محل های کشف "طبقه" جدید " سرمایه دار را در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، برپا می دارند. وقتی قرار باشد اعتبار تعیین طبقات، درآمد افراد و گروه های اجتماعی باشد، مرتدانی نظیر "میلوان جیلاس" و دیگر ایدئولوگ های بورژوازی امپریالیستی فرصت می یابند تا با قیافه های حق به جانب و لیخند شرارت بر لب ادعا کنند: طبقه ممتاز جدیدی در جوامع سوسیالیستی پدید آمده است. این طبقه ممتاز، نوعی بورژوازی جدید است که صفت مشخصه اش داشتن حقوق و مزایا و درآمد بیشتر است! و ناگفته پیداست که این بورژوازی اختراعی نوع جدید، با آن بورژوازی که مارکسیسم می شناسد، از بیخ و بن فرق دارد. در مارکسیسم، بورژوازی طبقه اجتماعی مالک وسایل تولید است، که به یمن این موقعیت، حاکمیت سیاسی جامعه سرمایه داری را نیز قبضه می کند. او نیروی کار پرولتاریا را می خرد تا اضافه ارزش حاصل از کار او را برپاید. اما بورژوازی نوع جدید، مخلوق دیگری است. صاحب وسایل تولید نیست، تنها درآمدش بیشتر است! " و از آنجا که هرچه جامعه سوسیالیستی جلوتر می رود، زندگی مردم بهتر می شود، تعداد این گونه بورژواها نیز در حال افزایش است!

مائوئیست ها، با خمیری که "جیلاس" ها و اسلاف او ساخته اند، برای سفره آنتی کمونیست ها نان می پزند:

" در اتحاد شوروی تا زمان درگذشت استالین دیگر سیستم حقوق های عالی برای پاره ای از افراد معمول شده بود و برخی از کادرها به عناصر بورژوازی تبدیل یافته بودند."

۱. ژین مین ژیبائو، نهمین تفسیر، چاپ فارسی، ص ۳۳.

همین که معیار تعیین طبقات اجتماعی، از موازین مارکسیستی فاصله می‌گیرد، جا برای سوء استفاده‌ها و تلیفات می‌مانند نمونه‌های فوق‌باز می‌شود. شبه‌تئوری‌هایی که بدین‌سان قوام می‌یابند، از رخنه‌ای که در مرزبندی علمی بین طبقات پدید می‌آورند، مجموعه «مارکسیسم را به زیر آتش می‌گیرند».

وقتی روشنفکران «راه کارگر» - حتی در صورت حسن نیت کامل - درآمد و تخصص و قلت و کثرت مشتری را اساس جدا کردن طبقه‌ای از طبقه دیگر قرار می‌دهند، آب به آسیاب مائوئیست‌ها و «جیلاس»‌ها می‌ریزند، گیریم که در لفظ مائوئیسم و زائنده‌هایی از قماش «جیلاس» را با خشم و انزجار طرد کنند. و به همین دلیل است که بر پایه نظرات آنها، ماریسه - های قوی مائوئیستی را، که از خود غافل است، در کنه وجود آن‌ها می‌یابیم.

چندان دشوار نیست که انتهای راهی را که مدعیان راه کارگر در پرتو تئوری‌یافی‌های عاریتی خود در پیش گرفته‌اند و صد البته به هیچ‌وجه «راه کارگر» نیست، از هم‌اکنون پیش‌بینی کرد. حتی در نهایت شور و ایمان به مارکسیسم و امر طبقه کارگر، می‌توان در عمل مانع مارکسیسم و طبقه کارگر بود.

چپ روها و مسألة راه رشد غير سرمايه داری



چپ‌روها و مسألهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری

چپ‌روها که چریک‌های فدائی بارزترین نمایندگان ایرانی آنند می‌گویند:

— تئوری "راه رشد غیر سرمایه‌داری" تحریف اصول واحکام مارکسیسم لنینیسم است. " آنچه راه رشد غیر سرمایه‌داری خوانده می‌شود، در واقع همان راه رشد سرمایه‌داری است. "

چپ‌نماها— که انواع مائوئیست‌های نقابدار و بی‌نقاب مظاهر مجسم آنند— ادعا می‌کنند:

— راه رشد غیر سرمایه‌داری اختراع رویونیست‌هاست " تا از این دهلیز طبقه‌کارگر را به کشتارگاه بکشانند. "

و نظریه‌پردازان بورژوازی امپریالیستی— نظیر "پروفیسور جرج برگ"، استاد دانشگاه میشیگان، "ویلیام مک‌کورد"، جامعه‌شناس آمریکایی، "ویولت کونولی" و "الک نوو" کارشناسان انگلیسی، "فرانتس انسرینجر" محقق آلمان فدرال در امور آفریقائی، با قیافه دایه‌های دلسوز تراز مادر، کشورهای درحال رشد آسیا و آفریقا را از راه رشد غیر سرمایه‌داری، یا عبارت دقیق‌تر "سمت‌گیری سوسیالیستی" برحذر می‌دارند و در یک کلام به آنها نصیحت می‌کنند:

— این راه ناکجا آباد است!

چه ارکستر عظیم و پرحرارتی! اما چگونه است که نوازندگان این ارکستر جهانی، در ورای اختلافات و تضادهای ریز و درشتی که ادعا می‌کنند باهم دارند، از روی نت مشترکی می‌نوازند؟ چگونه است که

جملات انگلیسی مبلغان بورژوازی مانند " ویلیام . ی . الیوت " آمریکائی ، در دهان چپروه‌های ایرانی به فارسی سلیسی ترجمه می‌شود ، تا چون یک دسته گل سرخ انقلابی ، به طبقه کارگر تقدیم شود ؟

غرض از این شاهد مثال‌ها ، یکسان جلوه دادن ماهیت چپروه‌های ایرانی با مشاطه‌گران کهنه کار امپریالیستی و ادعای همدستی تعمدی آنها نیست . چنین توهمی ما را به حقیقت مغبون خواهد کرد . اما در پس این ماجرا رمزی است که غفلت از آن هم ما را در برابر حقیقت مغبون باقی خواهد گذاشت . مسئله را کمی بشکافیم :

" راه رشد غیر سرمایه‌داری " یا " سمت‌گیری سوسیالیستی " برسنگ پایه دو اتحاد استوار است :

۱- اتحاد همه نیروهای خلقی ، که در عرف سیاسی ، نیروهای دموکراسی ملی خوانده می‌شوند . مبارزه دولت ملی " در راه استقلال کامل ، در صورتیکه کلیه نیروهای ضدامپریالیستی و میهن‌دوست را در زیر پرچم خود متحد نسازد ، محکوم به شکست و ناکامی است . " (۱)

۲- بدون اتحاد و همکاری نزدیک نیروهای دموکراسی ملی ، که حاکمیت سیاسی را در دست دارند ، با سیستم جهانی سوسیالیستی ، حتی حرفی هم از سمت‌گیری سوسیالیستی نمیتوان زد . جان کلام اینجاست که : تئوری کنونی راه رشد غیر سرمایه‌داری ، ادامه و تکامل آموزش لنین در باره نقش جهانشمول تاریخی پرولتاریا ، در شرایط آرایش و تناسب جدید نیروها در مقیاس جهانی است . " یکی از عمده‌ترین شرایطی که چنین تحولی را امکان پذیر می‌سازد ، همانا همکاری دولت‌های نوین‌یاد و مترقی با کشورهای سوسیالیستی است . " (۲)

این دو اتحاد تعیین کننده ، با هم پیوندی ماهوی دارند ، انعکاس یکدیگرند ، پایه زبان دیگر ، دوروی یک سکه‌اند .

مشکل نیست دریابیم که چنین اتحاد و تفاهمی در عرصه‌های ملی و جهانی ، با طبیعت چه نیروهایی ناسازگار است : اتحاد جناح‌ها و نیروهای متنوع خلق ، ارتجاع طبقاتی محلی را - که پایگاه داخلی امپریالیسم است - به اختناق می‌اندازد . همبستگی اردوی خلق با اردوگاه سوسیالیسم ، در

راستای مبارزه برای استقلال ، امپریالیسم جهانی را مستقیماً آماج قرار می‌دهد . از اینروست که لئونید برژنف تاکید می‌کند :

**" سمت‌گیری سوسیالیستی کشورهای آفریقا و آسیا
دستاورد مهم نیروهای انقلابی و شکست جدی
امپریالیسم است . " (۳)**

ورود مجموعه‌ای از کشورها در راه رشد غیرسرمایه‌داری - که شکل تازه‌ای از درهم‌ریزی و تلاشی اقتصاد جهان سرمایه‌داری است - در روند انقلاب جهانی ، از چنان اعتباری برخوردار است که در پی رخدادهای پدمانه‌ای چون تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی و تلاشی سیستم مستعمراتی کهن ، از آن بمثابة یک رویداد تاریخی پدمانه یاد می‌شود . هم اکنون بیش از ۱۵ کشور ، با جمعیتی در حدود ۱۵۰ میلیون نفر ، سمت‌گیری سوسیالیستی را برای فائق آمدن بر عقب ماندگیهای مزمن خود برگزیده‌اند و در این سیر ، نقش طلایه‌دار جنبش آزادی ملی را در مقیاس دنیایی به عهده گرفته‌اند . بی‌سبب نیست که ایدئولوگ‌ها و سیاستمداران بورژوازی می‌کوشند کشورهای در حال رشد را از اتخاذ سمت‌گیری سوسیالیستی منصرف کنند و این راه را در پیش چشم آنها بی اعتبار و بی‌دورنما جلوه دهند .

در میان انواع تمهیدات ، این افسون سازان ، یکی هم اینست که آنها مرزی بین سوسیالیسم و سمت‌گیری سوسیالیستی قائل نمی‌شوند و برای شالوده ، نسخه سوسیالیسم علمی را برای کشورهای در حال رشد آسیا و آفریقا ، غیرمقدور و ناهنجار معرفی می‌کنند .
"فرانس انسرینجر" اظهار می‌دارد که :

" اتحاد شوروی . . . در نظر آفریقایی‌ها آنقدر

صنعتی شده که به شکل کنونی‌اش ، نمی‌تواند

سرمشق جالبی به حساب آید . " (۴)

و " ویلیام مک‌کورد " ، جامعه‌شناس معروف آمریکایی ، جوهر همین

استدلال را تعمیم می‌دهد و می‌گوید :

" الگوی روسی را باید به دلایل اقتصادی رد کرد ،

زیراملت‌های نوحاسته امروز استطاعت آنرا ندارند

که منابع ناچیز خود را در راه شیوه با عظمتی که

در روسیه انجام گرفت، ضایع کنند." (۵)

برزمینه چنین برداشتی، "ت.ا. اسلاتر"، معاون اسبق وزارت فرهنگ ایالات متحده، کشورهای نواستقلال را به درپیش گرفتن "راه سوم" میخواند، راهی که به زعم او "بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم" قرار دارد. اما وقتی این جناب مختصات این "راه سوم" را معرفی می‌کند، دم خروس از زیرلباس او بیرون می‌زند و معلوم می‌شود که مراد از "راه سوم" همان بیراهه سرمایه‌داری است: آزادی نامحدود بخش خصوصی، اجازه دادن به سرمایه‌های خارجی، که به تولید محلی یاری رسانند و تشویق سرمایه‌های داخلی به همکاری نزدیک با انحصارات امپریالیستی... (۶)

"جرج برگ" در حمایت از مزایای "راه سوم" آنچنانی، نسبت به راه رشد غیرسرمایه‌داری، به این برهان متوسل می‌شود که:

"اقتصاد سوسیالیستی که در آن دولت نقش عمده را ایفا می‌کند، نسبت به نظام بازاری بسیار بفرنج‌تر است. نظارت متمرکز اقتصادی سوسیالیسم نسبت به نظام غیرمتمرکز بازار، نیازمند متخصصین بسیار بیشتری است. در جاهایی که مدیران آفریقائی بختر خصوصی، در راه عمل موثر از خود شایستگی نشان داده‌اند، استقرار نظارت موکد دولت مستلزمه هزینه‌های سنگین تربیت پرسنل ماهر خواهد بود که تازه احتمال اینکه ماموران دولت بتوانند کار را بخوبی مدیران بخش خصوصی انجام دهند؛ بسیار کم است."

اینهمه بغض و مخالف خوانی نظریه‌پردازان و سیاستگران بورژوازی با "سمت‌گیری سوسیالیستی" کشورهای در حال رشد، که اغلب با آب و رنگ‌های "تئوریک" هم‌آرایش می‌شود، قابل درک است. آنچه قابل درک نیست، اشتراک موضع چپ‌روها - و از آن جمله چریک‌های فدائی، با این عمل و اگره امپریالیسم در تخطئه واقعیت و صحت "سمت‌گیری

سوسیالیستی" است. نظریه پردازان و مدافعان دژ سرمایه داری جهانی می گویند:

- "راه رشد غیرسرمایه داری، راهی به ناکجا آباد است." (۷)
چپ‌روهای فدایی می گویند:

- "نظریه راه رشد غیرسرمایه داری... جنبشهای کارگری و جنبشهای دموکراتیک جهان را به شکست می کشاند." (۸)
تئوریسین‌ها و مبلغان بورژوازی می گویند:
- راه رشد غیرسرمایه داری همان سوسیالیسم است. (که البته باب طبع کشورهای کم بنیه و درحال رشد نیست!)
چریکهای فدائی می گویند:

- "راه رشد غیرسرمایه داری حزب توده همان راه رشد سرمایه داری وابسته است." (۹)

و در این جبهه‌گیریهای به ظاهر ناسازگار، همدلی غریبی نهفته است. به این می گویند: "شباهت‌های ناگزیر"! در اینجا هم، مثل اکثر موارد، ماوراء چپ آب در آسیایی می ریزد که گندم امپریالیسم را آرد می کند. هم مبلغان بورژوازی امپریالیستی و هم چپ‌روهای ما، علیرغم نیات کاملاً متضاد خود، در عمل به نتیجه واحدی می‌رسند: نفی راه رشد غیرسرمایه داری از طریق معیوب نشان دادن آن، تلاش برای منصرف کردن نیروهای ضد امپریالیستی و انقلابی، که درسودای استقلال کامل، به چشم اندازهای این سمت گیری می‌نگرند.

چریکها از مواضع ماوراء چپ به تئوری سمت گیری سوسیالیستی زخم می‌زنند و مشاطه‌گران سرمایه از موضع راست به آن می‌تازند. گیرم یکی با حسن نیت و دیگری از سر سوء نیت ضربه خود را فرود می‌آورد. ولی آنجا که پای سرنوشت خلقها و انقلابها در میان است، حسن نیت خشک و خالی به چه درد می‌خورد؟

اشتراک نظر و وحدت اراده این دو نیروی متفاوت در لوٹ کردن و حذف واقعیت و صحت سمت گیری سوسیالیستی به هیچوجه تصادفی نیست. مبارزه امپریالیسم با تئوری و واقعیت انقلابی "سمت گیری سوسیالیستی"

در درجه اول از طریق خرابکاری و کدرکردن مناسبات میان آن نیروهای سیاسی انجام می‌گیرد که تفاهم نسبی و اتحاد عمل آنها در این روند بفرنج و دشوار، نقش کلیدی دارد. از آنجا که " گذار تدریجی به مبارزه مشترک در راه آینده سوسیالیستی از طریق همکاری مارکسیست-لنینیست‌ها با جناح رادیکال و جناح میانه چپ ناسیونالیسم ضدامپریالیستی امکان‌پذیر است." (۱۰)، مشوب کردن زمینه‌های این همکاری، دام‌زدن به سوءظن‌ها و پیشداوری‌های این متحدان بالقوه، روند سمت‌گیری سوسیالیستی را از اساس به مخاطره می‌اندازد.

همانطور که گفتیم، سنگ پایه سمت‌گیری سوسیالیستی بر "دو اتحاد" تعیین‌کننده متکی است: اتحاد همه نیروهای تفرقیخواه ملی و ضدامپریالیستی در داخل کشور و اتحاد مجموعه این نیروهای داخلی با اردوگاه سوسیالیسم، که پیشقراول پرولتاریای پیرومند جهان است. طبیعی است که ایجاد خلل مابین نیروهای دموکراسی ملی با مارکسیست‌ها، بر اتحاد دوم، یعنی امر حیاتی همبستگی دولت "دموکراسی ملی" با کشورهای سوسیالیستی، انعکاس نامطلوب و زیانباری می‌گذارد. و این همان آرزوی سوزان امپریالیسم است.

امپریالیسم این آرزو را چگونه پیش می‌برد؟ ساده است:

ناسیونالیسم نیرومند، که اغلب کم‌سویی چشم آن بر خود محوربینی و احساسات پرخاشگری آن می‌افزاید، عدم اعتماد نسبت به ملل ستمگر بطورکلی و از آن جمله نسبت به پرولتاریای این ملتها (۱۱) "که ستم و زورگویی چندین صدساله پایه آنرا تشکیل می‌دهد، کثرت اقشار لومپن پرولتری در شهرها در نتیجه فقر خانمان برانداز و مهاجرت دهقانان، فقدان تجربه دموکراتیسم سیاسی، کلیه این احوال به امپریالیسم امکان می‌دهد که نفوذ خود را در کشورهای تازه از بند رسته حفظ کند، نفوذی که ریشه‌کن ساختن آن در یک فاصله تاریخی کوتاه غیرممکن است." (۱۲) برچنین زمینه ذهنی نسبتاً مساعد، امپریالیسم نخست می‌کوشد که دموکرات‌های ملی و انقلابی را از نیروهای هوادار سوسیالیسم علمی بترساند، این نیروها را مشکوک، غیرقابل اعتماد و درکمین فرصت برای

خالی کردن زیرپای دولت ملی جلوه دهد. و از دیگر سو، چپ‌روها و چپ‌نماها را علیه دولت دموکراسی ملی تحریک کند، ذهن آنها را، که خود مستعد پذیرش انواع دگم‌هاست، با تئوری‌بافی‌های رنگ‌وارنگ و زیرکانه اغوا کند، لغزشها و اشتباهات ناگزیر دموکرات‌های ملی و انقلابی را، که عمدتاً ناشی از دوگانگی طبیعت طبقاتی و موقعیت سیاسی آنهاست، مطلق سازد و چپ‌های دواآتشه را در برابر آنها به عکس‌العمل خصمانه و افراطی واگذارد. این افراط‌کاری خود موجب جدیدی برای تشدید بدگمانی و بی‌اطمینانی فراهم می‌آورد و این دور باطل همچنان متحدان طبیعی را به دشمنان خونی بدل می‌کند.

باتوجه به این واقعیات و ظرایف است که برجسته‌ترین تئوریسین‌های معاصر مارکسیسم - لنینیسم رهنمود می‌دهند که هواداران طبقه کارگر و سوسیالیسم علمی، در تصحیح مسیر دموکرات‌های ملی و انقلابی، یا برعکس سوق دادن بیشتر آنها به بیراهه، نقش مهمی دارند. روش سیاسی، پختگی و انعطاف هوشیارانه آنها در این مسئله، اثر قاطعی دارد.

با این توضیح باید روشن شده باشد که منظور ما از اینکه اتحاد عمل چپ‌روها و افسون‌سازان امپریالیسم در تخطئه و تخریب سمت‌گیری سوسیالیستی در تئوری و عمل، تصادفی نیست، چه معنائی دارد. آری، چپ‌روها در این عرصه، بانهایت خلوص، آن کاری را می‌کنند که دشمن می‌خواهد. آنها زیر تلقین غیرمستقیم نظریه‌پردازان و ساحران تردست جبهه فعال ضدانقلاب جهانی‌اند و خود نمی‌دانند!

دلیل می‌خواهید؟ بسیار خوب! بهترین دلایل را خود چریک‌های فدائی در اختیار ما می‌گذارند. کافی است روی آثار مشخصی که آنها در رابطه با مسئله سمت‌گیری سوسیالیستی نوشته‌اند، کمی تأمل کنیم، تا صدق سخنان ما روشن شود.

تا آنجا که ما اطلاع داریم، چریک‌های فدائی تاکنون دو مقاله تحلیلی مشخص درباره سمت‌گیری سوسیالیستی نوشته‌اند، که در واقع دربرگیرنده نظر رسمی آنها در زمینه مورد بحث است. تازه مقاله دوم فقط فصل کوچکی را به بررسی انتقادی سمت‌گیری سوسیالیستی اختصاص داده و نظرات صدها

تئوریسین خیره مارکسیست - لنینیست معاصر و نیز نتایج بحث و برهان و جمع بندی تجارب بیش از هفتاد حزب کارگری و کمونیستی جهان رادره ۱۰۰ سطر درهم نوردیده و مجاله کرده و با تحقیر بدور ریخته است .

اساس بررسی و داوری چریکهای فدائی در مقالات یاد شده، فقط و فقط یک مقاله کوتاه اولیانفسکی و ماهنامه "دنیا" و فصل اول کتاب دانشمندان شوروی سولدونیکوف و بوگوسلوفسکی درباره " راه رشد غیر- سرمایه داری " است . ترجمه فصل اول کتاب اخیر، در شماره ۱۰ نشریه سیاسی و تئوریک "بسوی حزب"، وابسته به حزب توده ایران، چاپ شده و چریکهای فدائی، بی آنکه به فصول بعدی آن مراجعه کنند، یعنی قبل از آنکه بیش از ۸۰ درصد کتاب را، که ترجمه نشده، بخوانند، با قاطعیت آنرا رد کرده اند . اینکه می گوئیم منبع آگاهی و ماخذ بررسی و قضاوت چریکهای فدائی در مسئله یادشده، تنها یکی دو مقاله مختصر چند صفحه ای و یک بخش مقدماتی از یک تحقیق مفصل است، سخنی بی حجت نیست . تنها مقالات رسمی چریکهای فدایی در پیرامون مسئله سمت گیری سوسیالیستی، به وضوح این نظر را تأیید می کند . چریکها، پس از ذکر نقل قول ها و جملاتی از مقاله کوتاه اولیانفسکی و "بسوی حزب" تأکید می کنند :

" نه جناب اولیانفسکی و نه دیگر تئوری بافان
 راه رشد غیرسرمایه داری، هیچکدام توضیح
 نمی دهند که قانونمندی های راه رشد
 غیرسرمایه داری چیست؟ " (۱۳)

درحالیکه دو فصل از کتاب سولدونیکوف و بوگوسلوفسکی زمینه های عینی و شرایط ذهنی راه رشد غیرسرمایه داری را، به مثابه امکانی که به واقعیت بدل شده است، به مثابه امکانی که هر روز محمل های عینی باز هم نیرومندتری می یابد، به مثابه ضرورتی که "در حرکت جهان بسوی واقعیت عینی وحدت سوسیالیسم و نیروهای دموکراسی انقلابی" خود را عیان می کند، با جزئیاتی مینیاتوری شرح و بسط داده است . همچنین پروفیسور اولیانفسکی، هم در اثر تحلیلی غنی و ژرفش به نام "مسایل معاصر آسیا

و آفریقا" - که عصاره آخرین دستاوردها و تجربیات روزافزون کشورهای است که سمت‌گیری سوسیالیستی دارند - وهم در دیگر تحقیقات خلاقه‌اش مانند "سوسیالیسم علمی و کشورهای آزاد شده"، "پیرامون برخی مسایل رشد غیرسرمایه‌داری ممالک آسیا و آفریقا"، "نظریه لنینی رشد غیر-سرمایه‌داری در عصر ما"، "درباره نگرش مارکسیستی نسبت به سوسیالیسم غیرمارکسیستی در کشورهای در حال رشد"، دقیقاً همین قانونمندی‌های راه رشد غیرسرمایه‌داری در دوران ما را تشریح و تبیین می‌کند.

چریک‌های فدایی ادعا می‌کنند:

اولیانوفسکی راه رشد غیرسرمایه‌داری را "برای حاکمیتی توصیه می‌کند که هژمونی دموکرات‌های انقلابی در آن اعمال شود و دموکرات انقلابی را کسی می‌شناسد که از وحدت با کمونیست‌ها و سمت‌گیری سوسیالیستی بی‌می‌نداشته‌باشد." (۱۴) و حال آنکه، برخلاف تصور چریک‌های فدایی، اولیانوفسکی صراحتاً

می‌گوید:

"... در محافل دموکراسی انقلابی و انقلابیون ناسیونالیست، گروه‌بندی‌های فعال ضدکمونیستی نیز وجود دارد، که در راه برهم زدن وحدت و همکاری نیروهای بلوک چپ و نفاق‌افکنی بین دموکرات‌های انقلابی و رفرمیست‌های ناسیونالیست، باطبقه‌کارگر و کمونیست‌ها تلاش می‌کنند." (۱۵)

"... در داخل هریک از کشورهای عربی، نیروهای ضدامپریالیستی، دموکراتیک و مترقی، مدت درازی به صورت متفرق باقی مانده و مصنوعاً رویاروی یکدیگر قرار گرفته و حتی باهم مبارزه می‌کرده‌اند. در بسیاری از کشورهای عربی، این وضع تا به امروز به حال خود باقی است." (۱۶)

"همینکه یکی از احزاب مترقی و دموکراتیک ملی

به حکومت می‌رسید ، معمولا می‌کوشید سایر احزاب
و سازمانهای مترقی را از صحنه زندگی اجتماعی و
سیاسی براندازد و انحصار مطلق خود را برقرار
کند. " (۱۷)

و اتفاقا کنه مسئله اینجا است که دموکرات‌های انقلابی ، اغلب در
آغاز کار ، با تردید ، بی‌اعتمادی و دغدغه‌خاطر به کمونیستها می‌نگرند .
تنها تجربه‌زندگی و رویه سنجیده کمونیستهاست که آنها را قادر می‌سازد
بر این پیشداوری غلبه کنند . چه بسا که نیروهای اجتماعی خاص در
مراحلی - گاه طولانی - مفایر با منافع عینی و نهایی خود موضعگیری
می‌کنند . آنچه در این موارد تعیین کننده است ، موضع سیاسی این نیروها
نیست ، موقعیت و منافع عینی آنهاست . موضع سیاسی یک واقعیت "ذهنی"
است و در رابطه با واقعیات "عینی" چیزی بیشتر از یک نقش درجه دوم
نمی‌تواند باشد . باید نیروهایی را ، که به مقتضای وضع طبقاتی خود در
موضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند ، از کسانی که در چنین موضعی
قرار دارند ، جدا کرد . جز با چنین روشی ، جنبه دشمنان خلق رانمیتوان
تضعیف کرد .

البته چریکها قادر به درک این اصل بدیهی ماتریالیستی نیستند و
به همین جهت " موضعگیری سیاسی نیروهای غیرپرولتری را در برابر کمونیستها "

و " باک داشتن " یا نداشتن آنها از سوسیالیسم ، یعنی یک امر ذهنی را ،
اساس انقلابی بودن یا نبودن و شرط اتحاد یا خصومت با این نیروها
می‌دانند و به حزب توده ایران ، که زیر بار این ایدالیسم سطحی نمی‌رود ،
می‌تازند که :

"حزب توده ... متحدین خود را نه بر اساس
موضعی که در برابر کمونیستها دارند ، بلکه بر
اساس ضدیتی که با سرمایه‌ انحصاری دارند ،
انتخاب می‌کند. " (۱۸)

زمینه این ایدالیسم چریکها ، اسلوب متافیزیکی آنهاست که خرده-
بورژوازی یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی را با خرده‌بورژوازی یک کشور

در حال رشد، یکسان می‌بینند و مابین خرده‌بورژوازی دوران انقلابهای بورژوا-دمکراتیک و خرده‌بورژوازی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تفاوت اساسی و ماهوی نمی‌یابند.

این اسلوب، که برای توجیه خود بطور جزمی به گفته‌های پراکنده کلاسیک‌های مارکسیسم هم متشبث می‌شود، به قول استالین "نظیر شاهد مثال آوردن زینوویف است، که تمام تاریخ‌ها و دورانهای مختلف را با هم مخلوط می‌کند." (۱۹)

استالین، آنها را که فرق اساسی بین خرده‌بورژوازی دهقانی پیش از انقلاب اکتبر و خرده‌بورژوازی دهقانی پس از انقلاب اکتبر قائل نیستند، به ریشخند می‌گیرد و درباره‌ی روش آنها می‌گوید:

"این به معنای آنست که پدیده‌ها بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی شود و هیچگونه دورنمایی باقی نماند." (۲۰)

اما اولیانفسکی هم، مانند حزب توده ایران، از موضع «تریالیستی» و با اسلوب دیالکتیکی است که حرکت خود را آغاز می‌کند و با توجه دقیق به اینکه درباره‌ی بورژوازی یک کشور در حال رشد آسیائی یا آفریقائی سخن می‌گوید، با توجه دقیق به مضمون و جهت عمده عصری که این خرده‌بورژوازی را فراگرفته و امکانات از لحاظ تاریخی بیسابقه این عصر است که اصرار می‌ورزد که "در پیچ و خم‌های دموکراتهای انقلابی، سیاست هواداران سوسیالیسم علمی تاثیر مثبت یا منفی بسیار دارد." و هواداران سوسیالیسم علمی، درست با بهره‌برداری از این موقعیت عینی است که به کامیابی مساعی خویش در تصحیح مواضع سیاسی و ذهنی دموکراتهای انقلابی، امید وافر دارند.

نویسندگان چریک‌های فدائی به سوء تعبیرهای خود درباره‌ی سمتگیری سوسیالیستی از اولیانفسکی ادامه می‌دهند. آنها ادعا می‌کنند:

"اولیانفسکی راه رشد غیرسرمایه‌داری را برای جوامع سرمایه‌داری نامتکامل توصیه می‌کند، حزب توده آنرا برای جامعه ما، که بخش غالب

اقتصادی آن توسط سرمایه انحصاری وابسته

هدایت می‌شود، در نظر می‌گیرد." (۲۱)

به‌جای صدور حکم به نیابت از طرف اولیانفسکی، شرط انصاف اینست که اجازه بدهیم خود او سخن بگوید. پروفیسور اولیانفسکی در رد قاطع عقیده‌ای که چریکهای فدائی به او نسبت می‌دهند، با اشاره به برخی کشورهای آسیائی و افریقایی می‌نویسد:

"سرمایه‌داری در این کشورها نسبتاً عمیق نفوذ کرده و شق مقابل آن تنها می‌تواند قطع شدید رشد آتی سرمایه‌داری از طریق سمتگیری در آن خط تکامل اجتماعی-اقتصادی باشد که رشد و سلطه اشکال بالاتر سرمایه‌داری را به‌طور اساسی کاهش دهد و حتی غیرممکن سازد."

و یا:

"زندگی نشان داده است که کشورهای عقب-مانده که در آنها سرمایه‌داری از لحاظ اقتصادی به نیرومندترین شیوه تولیدی مبدل گردیده است نیز می‌توانند سمتگیری سوسیالیستی را انتخاب کنند." (۲۲)

اولیانفسکی برای کشورهایی که مناسبات ماقبل سرمایه‌داری عمدتاً بر آنها حاکم است، یا در مراحل آغازین وبدوی رشد سرمایه‌داری قرار دارند، دوزدن این فرم‌اسیون تاریخی و صرفنظر کردن از شیوه سرمایه‌داری پیشرفته را توصیه می‌کند، اما در مورد کشورهایی نظیر ایران "که سرمایه‌داری در آن نسبتاً عمیق نفوذ کرده"، "قطع شدید" راه رشد سرمایه‌داری را چاره‌ساز می‌خواند.

پس چرا نویسندگان فدائیان نظریات اولیانفسکی-و نیز حزب توده ایران-را بد می‌فهمند، و یادریست‌تر بگوئیم، معکوس جلوه می‌دهند؟ چرا این نویسندگان و مسئولان سرخود و کاملاً بدون مسئولیت ادعای می‌کنند:

"رویزیونیست‌ها (منظور تمام احزاب کارگری و

کمونیستی جهان است، که صحت و واقعیت انقلابی
راه رشد غیرسرمایه‌داری را تایید کرده‌اند. م)
چیزی که اساسا قبول ندارند، رهبری کمونیست‌هاست.
آنها درست برخلاف عقاید درخشان لنین،
شرط پیروزی راه رشد غیرسرمایه‌داری را رهبری
روشنفکران خرده‌بورژوا می‌دانند. " (۲۳)

هرگز و در هیچیک از آثار معتبر مارکسیستی، که درباره راه رشد
غیرسرمایه‌داری نوشته شده، گفته نشده است که "شرط پیروزی راه رشد
غیرسرمایه‌داری، رهبری روشنفکران خرده‌بورژواست". چریک‌های فدائی
این حکم محیرالعقول را در دکان کدام عطاری کشف کرده‌اند؟ در فرمولی
که فدائیان به اصطلاح به "روزیونیست‌ها" نسبت داده‌اند و در واقع یک
برداشت روزیونیستی است، که خودشان مخترع آن هستند، دو تحریف
آشکار، و یا اگر نخواهیم عنوان "تحریف" را به کار ببریم، دو لغزش
فاحش و بنیادی وجود دارد:

۱- رهبری روشنفکران خرده‌بورژوا و هیچیک از نیروهای انقلابی
"شرط پیروزی" راه رشد غیرسرمایه‌داری نیست. برعکس، آنچه که درباره
آن تمامی کارشناسان و نظریه‌پردازان راه رشد غیرسرمایه‌داری اتفاق نظر
دارند، اینست که "روند دشوار و بفرنج سمت‌گیری سوسیالیستی برگشت
پذیر است. این خطر همواره وجود دارد که سمت‌گیری سوسیالیستی
ناگهان در نیمه راه متوقف و یا منحرف شود." (همچنانکه در مصر،
سومالی، مالی و غنا شد) و اتفاقا دلیل عمده وجود این خطر مداوم،
عدم رهبری مستقیم طبقه کارگر، یعنی رهبری روشنفکران خرده‌بورژوا و
دیگر دمکرات‌های انقلابی است.

۲- بدون حضور فعال و رهبری طبقه کارگر، حتی سخنی هم از
راه رشد غیرسرمایه‌داری نمی‌تواند به میان آید. منتهی این حضور و
تاثیر این رهبری، نه به‌طور مستقیم، بلکه به نحوی خاص اعمال می‌شود.
به همین دلیل است که تا قبل از پیدایش سیستم جهانی سوسیالیستی
که قلعه و اردوی پشاهنگ پرولتاریای جهان است، و پیش از آغاز دوران

جدیدی که مضمون و جهت عمده آن گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است و در مرکز تحولات آن پرولتاریای جهانی ایستاده است، راه رشد غیرسرمایه‌داری یک نظریه بیش نبود. (ما در این باره در دستور بعدی به تفصیل سخن خواهیم گفت) با این تاکید، ادعای چریکها دایر بر اینکه طرفداران راه رشد غیرسرمایه‌داری "تنها چیزی که اساسا قبول ندارند، رهبری کمونیست‌هاست"، تنها یک درک سطحی و یک برداشت مخدوش نیمه‌کاره و شتابزده از تئوری مورد بحث نیست، چیزی بیش از اینست. خوب، با این نمونه‌ها و مقایسه‌ها، چه چیزی از آن تئوری من درآوردی که چریکهای فدائی به عنوان راه رشد غیرسرمایه‌داری جا زده‌اند، و سپس به نفی آن پرداخته‌اند، باقی می‌ماند؟ روایت چریکها از تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری، روایتی غیراصیل و جعلی است. بنابراین نتیجه‌گیری آنها را بر مبنای این درک نامربوط چگونه باید توجیه کرد، آنجا که می‌گویند:

"اولیانفسکی که از شناخته‌ترین مدافعان تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری است، با دست‌کاری در نظرات لنین، یک نظریه کاملا رویزیونیستی در این زمینه ارائه داده است و به دنبال آن حزب توده، با تحریف آنچه اولیانفسکی تحریف کرده است، جعلیاتی آشکار به نام مارکسیسم - لنینیسم خلاق را تبلیغ می‌کند." (۲۴)

وقتی کسی نمی‌داند که نظرات اولیانفسکی، یا هر فرد دیگری، در باره راه رشد غیرسرمایه‌داری چیست، وقتی این شخص نظرگاههای اولیانفسکی و افراد دیگر مفروض را، واژگونه و مسخ شده منعکس می‌کند، چگونه به خود حق می‌دهد مدعی شود که این نظرگاهها، در قیاس با نظرات لنین، رویزیونیستی، دست‌کاری شده، و تحریف شده است؟ چگونه می‌تواند حکم بدهد که حزب توده ایران این نظرگاهها را آشکارا تحریف کرده است؟

اگر این شخص بی‌صلاحیت - و یا احیانا مغرض - بر پایه پندارها و یا

اغراض خود، چنین دعوی و اتهامی را مطرح کرد، شایسته چه صفت و نسبتی است؟ آیا واقعیت جز این است که نویسندگان چریکهای فدائی، هم نظرات لنین، هم نظرات اولیانفسکی و هم نظرات حزب توده ایران را درباره راه رشد غیرسرمایه‌داری - که وحدت متعالی یک واقعیت در شرایط تاریخی و جغرافیائی مختلف‌اند - از اساس درک نکرده‌اند؟

اینکه می‌گوئیم چریکهای فدائی این نظریات را درک نکرده‌اند، برای اینست که در موضع مشترک چپ‌روها، چپ‌نماها و امپریالیسم در تخطئه و تخریب تئوری سمت‌گیری سوسیالیستی، ماهیت چریکهای فدائی با دو نیروی یاد شده دیگر یکسان نشان داده نشود. در عین حال، این اشتراک نظرو عمل، با وجود منشاء متضاد چریکها با نیروهای مائوئیستی و امپریالیستی تصادفی هم نیست. چریکهای فدائی، همانطور که نشان دادیم، تئوری و واقعیت انقلابی سمت‌گیری سوسیالیستی را به مثابه بخشی از جریان واحد انقلاب جهانی نمی‌دانند. اما این ندانستن مانع از آن نیست که در برابر آن جبهه نگیرند و به‌روی آن تیغ نکشند.

رمز این انکار و خصومت جز این نیست که چریکهای فدائی تحت تاثیر تلقین و اغوای مائوئیست‌ها و تئوریسین‌های سرمایه‌هستند. همین که چریکهای فدائی می‌گویند: "رویزیونیست‌ها به ویژه پس از کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری ۱۹۵۷ با دستاویز کردن نظریه راه رشد غیر-سرمایه‌داری، کوشیده‌اند مفهوم صف مستقل پرولتاریا را دگرگون جلوه داده و همزبونی پرولتاریا را در انقلابهای دموکراتیک نفی کنند و بدینسان جنبشهای دموکراتیک جهان را به شکست بکشانند." (۲۵)، هم در چهره احزاب کارگری و کمونیستی جهان، که پای سند صحت انقلابی این تئوری امضاء گذاشته‌اند، چنگ انداخته‌اند، هم دستاوردهای غنی خلق‌هائی را که سالهاست در راه استقلال واقعی خود سمت‌گیری سوسیالیستی دارند، نفی کرده‌اند. و این چنگ انداختن و نفی کردن، دلیل زنده اثر بخشی تلقین و اغوایی است که کانون آن نه تحقیقات و بررسی‌های فدائیان، بلکه پژوهشگاههای واشنگتن و لندن و پاریس و جمجمه تئوری‌با فافان پکن است.

اما مسئله به این سادگی‌ها هم نیست. اینکه چریک‌های ما آمادگی و استعداد پذیرش عمیق این تلقینات و تبلیغات مشهود و مکنون را دارند، اینکه آنها در نهایت بیزاری از امپریالیسم، همان تیرهای زهرآلودی را رها می‌کنند، که او در کمانشان گذاشته است، نشانه سهیم بودن آنان در نفرت به واقعیت سمت‌گیری سوسیالیستی است. چه نفرت کور و جوشانی! اما چرا؟ چریک‌های فدائی با این نفرتی که ای بسا به ریشه آن آگاه نباشند، به واقع از مشی سیاسی جدا از توده و اسلوب متافیزیکی خود دفاع می‌کنند. آنها تنوع راه‌های گذار به سوسیالیسم را تنها در صورتی می‌پذیرند که به هر حال اخگر گلوله و غریو شبیخون چریکی بر آن بتابد، یعنی تنوع را در گفتار می‌پذیرند تا برای رد آن در کردار، دبستان بازتر باشد. سطور آینده بررسی حاضر، این معنی را خواهد شکافت.

x x x

اثبات بی‌پایگی ادله پروفیسورهای مشاطه‌گر امپریالیسم در عیب‌جویی از سمت‌گیری سوسیالیستی بر عهده این مقاله نیست. همچنین پرداختن به سفسطه‌ها و شبه‌تئوریهای مائوئیستی در این زمینه، با توجه به موضع و ماهیت این همدستان همه نیروهای ضدانقلاب جهانی، کاری است عبث. تنها پاسخ درخور این ورشکستگان به تقصیر، پوزخندی از سر استهزاست. می‌ماند چپ‌روها، و در راس آنها، چریک‌های فدائی. علی‌رغم جمود و پرخاش آنها، ما با اینان هنوز حرف‌های زیادی داریم، زیرا اینان اگرچه با اسلوب ویژه خویش - اما به هر حال به سوسیالیسم عشق می‌ورزند و با عاطفه و احساسشان، در این محراب حضور دارند. ما را سر آن نیست تا در این مختصر، سیرو برهان راه رشد غیر سرمایه‌داری را برای چریک‌ها شرح و بسط دهیم. ما را سر آن نیست که این تئوری را، از آن هنگام که در کاوش و بررسی خلاق مارکس و انگلس نطفه بست، تا آن هنگام که نبوغ لنین، در شرایط دورانی دیگر، آنرا تعمیم داد و غنی کرد، مرور کنیم، مانمی‌خواهیم به تکرار جوانب این اصل بپردازیم که "تئوری لنینی راه رشد غیر سرمایه‌داری ادامه تکامل و آموزش وی درباره نقش جهانشمول تاریخی پرولتاریا در شرایط آرایش و تناسب جدید نیروهای اجتماعی -

سیاسی، درمقیاس سراسر جهان و استراتژی جنبش کمونیستی بین‌المللی، در مساله ملی - مستعمراتی است. " نمی خواهیم این روایت را دوباره از سر تا ته نقل کنیم که، به نظرلنین، طبقه کارگر انقلابی کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری و در نوبت اول پرولتاریای پیروزمند روسیه، به خلقهای زحمتکش کشورهای ستم‌زده کمک می‌کند تا به راه جدید، راه فیرسرمایه‌داری گام نهند. و کمونیستهای خود این کشورها نیز از طریق برانگیختن و رشد دادن تمایل توده‌ها به " تفکر مستقل سیاسی و فعالیت مستقل سیاسی "، رسوخ دادن ضرورت گذار به شکل‌عالیتر سازمان اجتماعی، یعنی به سوسیالیسم، در فکر و ذهن زحمتکشان وتوده‌ها، کار در سازمان-های خلقی را گسترش دهند و در آنها تاثیرکنند. نمی خواهیم بگوئیم لنین در مورد شرایطی نظیر یا نزدیک به ما بود که گفت:

"کاملاً واضح است که هنگام نبردهای قطعی و مداوم انقلاب جهانی، جنبش اکثریت جمعیت روی زمین در جهت آزادی ملی پیش می‌رود و بر ضد سرمایه‌داری و امپریالیسم سمت‌گیری خواهدکرد، و ممکنست چنان نقش انقلابی مهمی ایفا کند که به آن نمی‌اندیشیدیم. " (۲۶)

و نتیجه‌گیرییم: خوب، آن زمان که لنین وعده می‌داد، فرارسیده است. جنبش اکثریت مردم زحمتکش و نه فقط پرولتاریا- می‌رود تا "برضد سرمایه و امپریالیسم سمت‌گیری" کند " وچنان نقش انقلابی مهمی به‌عهده بگیرد، که قبلاً قابل تصور نبود. " نمی خواهیم، به عنوان شاهد مثال فرارسیدن آن دوره، موعودی که لنین گفت، اشاره کنیم که:

" اوضاع و احوال تاریخی به نحوی بنیادی تغییر یافته است. این امر تنها موجب آن نشده است که خواستها و ایدئولوژیهای غیرپرولتاری، غیر-مارکسیستی دموکراتیک انقلابی بالمآل بی‌اندازه زیادتراز آنچه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ممکن بود، به سمت تحول سوسیالیستی

جهان متمایل گردند، بلکه همچنین موجب تحول
در خود ایدئولوژیهای دموکراتیک انقلابی در جهت
اخذ برخی از احکام جداگانه سوسیالیسم علمی
شده است. " (۲۷)

آنچه در این زمینه‌ها ما می‌خواهیم بگوئیم، قبلاً در دهها مقاله و
بررسی در مجله "مسایل بین‌المللی" و "ماهنامه دنیا" چاپ شده، و در
کتبی نظیر "راه رشد غیر سرمایه‌داری" آندره‌یاف، آثار محققانی چون
سولودونیکوف و بوگوسلوفسکی و به ویژه پژوهش ژرف و همه‌جانبه اولیانفسکی
به نام "مسایل معاصر آسیا و آفریقا" با جزئیات و استحکام بیشتری آمده
است. علاقمندان و جویندگان تشنه آگاهی و حقیقت، بی‌شک به این
منابع مراجعه خواهند کرد.

آنچه ما به‌عنوان وظیفه بر دوش این مقاله گذاشته‌ایم، نه شرح و
تحلیل مجدد تئوری و واقعیت سمت‌گیری سوسیالیستی، بلکه رفع ابهامات
و پاسخ مشخص به دریافت‌های مشتبه و گره‌های کور آثار چریک‌های فدائی
در رابطه با این بحث است. در این مناظره و مکاشفه، ناگزیر اصول و مبانی
"سمت‌گیری سوسیالیستی" نیز، تا حدی که در حوصله یک بررسی اختصاری
می‌گنجد، روشن خواهد شد.

زیرنویس‌ها

- ۱- ر. اولیانفسکی، "مسایل معاصر آسیا و آفریقا"، شرکت سهامی خاص
انتشارات توده، ص ۴۹
- ۲- لئونید برژنف، "دریاوه سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی و دولت
شوروی"، ص ۹
- ۳- همان منبع، ص ۱۶۲

- ۴- "بلوک شوروی، چین و آفریقا"، تألیف "س. هامرلوک - ویدزتراند"، ص ۹۲، به نقل از "راه رشد غیر سرمایه داری"، تألیف: و. سولودو-نیگوف - و. بوگوسلوفسکی، فصل اول
- ۵- "بهار آزادی، تحول جوامع رو به توسعه"، نیویورک، ص ۵۸، نقل از همان منبع
- ۶- "آموزش و پرورش در کشورهای رو به توسعه، نقش کمکهای خارجی ایالات متحده"، تألیف: ویلیام. ی. الیوت، ص ۲۲۹، نقل از همان منبع
- ۷- برای آگاهی از برخی نظرات ایدئولوگهای بورژوا در مقابله و نفی "سمتگیری سوسیالیستی"، به نیمه دوم فصل هفتم کتاب جالب "آندره یف" (راه رشد غیر سرمایه داری) و فصل اول اثر تحقیقی "و. سولودو نیگوف" و "و. بوگوسلوفسکی" مراجعه کنید.
- ۸ و ۹- گار، شماره ۴۲، "راه رشد..."
- ۱۰- "مسایل معاصر..."، ص ۲۹
- ۱۱- و. ای. لنین، "تزهایی برای دومین گنگره" انترناسیونال کمونیستی" جلد ۱، ص ۱۶۷
- ۱۲- ر. اولیانفسکی، "مسایل معاصر..."، ص ۶۲
- ۱۳- گار، شماره ۴۲، ص ۱۶ مقاله "راه رشد غیر سرمایه داری" و "حزب توده"
- ۱۴- گار، شماره ۵۶، "پیرامون شعار اساسی "مرگ بر امپریالیسم به سرگردگی امپریالیسم آمریکا" متحد شویم"، ص ۱۰
- ۱۵- اولیانفسکی، "مسایل معاصر..."، ص ۸۸
- ۱۶ و ۱۷- "مسایل معاصر..."، ص ۸۹ و ۹۰
- ۱۸- گار، شماره ۵۶، "پیرامون شعار اساسی..."
- ۱۹ و ۲۰- مسایل لنینیسم، جلد اول، ص ۲۶۳
- ۲۱- گار، شماره ۵۶، "پیرامون شعار اساسی..."
- ۲۲- "مسایل معاصر..."، ص ۱۲۸ و ۴۰
- ۲۳- گار، شماره ۴۲، "راه رشد غیر سرمایه داری..."

- ۲۴- کار، شماره ۵۶، "پیرامون شعار اسلسی..."
- ۲۵- کار، شماره ۴۲، "راه رشد..."
- ۲۶- تزه‌های لنین به سومین کنگره کمینترن
- ۲۷- "مسایل معاصر..."، ص ۱۲۲



اسلوب چریک‌ها و اسلوب مارکسیست‌ها

بدون اسلوب دیالکتیکی، ماتریالیسم گیج و فلج می‌ماند. با پای‌لنگ نمی‌توان انتظار مقصدهای بلند و حرکت مناسب و موزون را داشت. مسئله چریک‌های فدائی در تئوری و عمل سیاسی، مسئله سرگشتگی آنها در برابر اسلوب علمی و لمس پویایی ذاتی آنست. از اینروست که مارکسیسم خلاق در دست آنها به جریانی راكد و احکامی خشک، متعصب و خشن، که روح زندگی در آنها پژمرده است، بدل می‌شود. اسلوبی که فاقد مبداء خلاق باشد، نمی‌تواند از اندیشه خلاق دفاع کند. خصومت تعصب‌آمیز نویسندگان چریک‌های فدائی به تئوری امروزیین راه رشد غیر-سرمایه‌داری، که عمیقا و ماهیتا تئوری لنینی رشد غیرسرمایه‌داری است، از این دیدگاه قابل درک است. چریک‌ها راه رشد غیرسرمایه‌داری، یابه عبارت دقیقتر، سمت‌گیری سوسیالیستی را به مثابه یک بدعت کفرآمیز و یک سراب تاریخی نفی می‌کنند. آنها مبانی عقاید خود و بسیاری دیگر از چپ‌روها را درباره رشد غیرسرمایه‌داری، به‌طور فشرده در چند سطر بیان می‌کنند:

"یکی از تجدیدنظرهاى اساسی که توسط رویزیونیستها در اصول مسلم مارکسیسم-لنینیسم صورت گرفته و تاکنون ضربات بزرگی به جنبش کارگری جهانی وارد ساخته است، تحریف اصول لنینیسم در انقلاب دمکراتیک است که امروز تحت عنوان "راه رشد غیرسرمایه‌داری" تبلیغ می‌شود. رویزیونیستها به‌ویژه پس از کنفرانس حزب کارگری

و کمونیستی سال ۱۹۵۷ با دستاویزکردن نظریهٔ
راه رشد غیر سرمایه‌داری، کوشیده‌اند صف مستقل
پرولتاریا را دگرگون جلوه داده و هوژمونی پرولتاریا را
در انقلاب‌های دمکراتیک نفی کنند و بدینسان جنبش
های کارگری و جنبش‌های دمکراتیک جهان را به
شکست بکشانند" (۱).

مسئله چریکها، در این مانیفست چریکی، مانند مواضع دیگر آنها،
دو انحراف اصولی است:

۱- انحراف در اسلوب،

۲- انحراف در محتوای تئوری و لاجرم بینش سیاسی.

و این هر دو انحراف خاستگاه یگانه‌ای دارند. ادعاینامه شورشی
چریکها علیه راه رشد غیر سرمایه‌داری، در واقع ادعاینامه‌ای است علیه مجموع
کشورهای سوسیالیستی و احزاب کارگری و کمونیستی جهان. به عبارت
ساده‌تر، این هجومی است به قلب مارکسیسم، یعنی سوسیالیسم واقعا
موجود. و لنین مقصد و نهایت چنین هجومی را، صرفنظر از نیت‌های مختلفی
که در پشت آن می‌تواند نهفته باشد، نشان داده است:

" هرگونه تضعیف ایدئولوژی سوسیالیستی، هر

نوع دوری گرفتن از آن، در عین حال تقویت

ایدئولوژی بورژوائی است." (۲)

لنین حتی "سهل انگاری در دفاع از کشورهای سوسیالیستی" را به
معنای "بریده شدن از سوسیالیسم جهانی" می‌داند. اما نویسندگان رسمی
چریکها بینش دیگری دارند. آنها بر این گمانند که:

— همه احزابی که از سال ۱۹۵۷ به بعد بر نظریه راه رشد غیر سرمایه‌داری

صحیح گذاشته‌اند، رویونیست‌اند و از این حد فراتر می‌روند و می‌افزایند:

— رویونیست‌هایی کوشند با دستاویزکردن راه رشد غیر سرمایه‌داری...

جنبش‌های کارگری و جنبش‌های دمکراتیک جهان را به شکست بکشانند.

چریکها حرات نمی‌کنند به‌طور صریح نام این رویونیست‌هایی را که

در پندار آنها به انهدام "جنبش‌های کارگری و جنبش‌های دمکراتیک جهان"

کمر بسته‌اند، فاش کنند. آنها با ایما و اشاره انگشت اتهام خود را به سوی احزابی چون گردانهای کمونیستی شوروی، ویتنام، لائوس و کوبا گرفته‌اند. آنها بیش از ۷۰ حزب کارگری و کمونیستی جهان، یعنی تقریباً مجموعه جنبش کمونیستی زمانه ما را، که با امضای خود، خصلت انقلابی و راهگشای راه‌شد غیرسرمایه‌داری را تایید کرده‌اند، برکسی اتهام نشانده‌اند. آنها با اولنگاری می‌گویند این رویزیونیستها، یعنی همه پیشاهنگهای معتبر کمونیستی جهان "می‌کوشند جنبشهای کارگری... را به شکست بکشانند." معلوم نیست وقتی مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی موجود رویزیونیستی و خائن به منافع انقلاب جهانی است، دیگر کدام جنبش کارگری باقی می‌ماند که این رویزیونیستهای دسیسه‌پرداز برای به شکست کشاندن آن به جد و جهد پردازند؟! نکند مراد تئوریسینهای چریکها از "جنبش کارگری جهان" سازمان خودشان است و براین توهم اند که همه احزاب رسمی و معتبر کمونیستی و کارگری، برای اغوا و انحطاط آنها، یعنی تنها میراث داران مارکسیسم-لنینیسم اصیل به تب و تاب افتاده‌اند؟! به راستی سرچشمه اینهمه کبر و افاده و خود مرکزینی کجاست؟ دم دم مزاجی، نوسان فاحش نظرو عقیده در فاصله امروز تا فردا، خمیرماه خصلت خرده‌بورژوازی است. ریشه این بی‌ثباتی در موقعیت اجتماعی متناقض خرده‌بورژوا است. بنابراین تعجب آور نیست که چریکها امروز انگ رویزیونیسم برپیشانی احزاب کمونیستی و کارگری و کشورهای سوسیالیستی می‌زنند و فردا به نیروهای انقلابی کمونیست توصیه می‌کنند که هم برای جلوگیری از انزوای خویش از خلق و هم از نیروهای مترقی در سطح جهانی "سمت‌گیری جنبش جهانی کارگری و کمونیستی و سمت‌گیری جنبشهای رهائی‌بخش و ضدامپریالیستی سایر خلقهای تحت سلطه جهان را مورد توجه قرار دهند". (۳)

و چریکها این هردو حکم را، که نافی یکدیگرند، به نام "تنها نیروی راستین مارکسیست-لنینیست ایران" صادر می‌کنند، و این بهت را برای خواننده و مخاطب خود باقی می‌گذارند که: اگر جنبش موجود کارگری و کمونیستی جهان به ورطه رویزیونیسم درغلتیده و "رویزیونیستها

می‌کوشند جنبشهای کارگری و دمکراتیک جهان را به شکست بکشاند" ، در آن صورت چه الزامی به توجه و همراهی با سمت‌گیری آنهاست؟ چنین رهنمودی آیا ما را یکسر به جهنم هدایت نمی‌کند؟ آیا شرط انقلابی بودن این نیست که به‌جای رعایت والتفات به سمت‌گیری این رویزونیستهای ضدکارگر، یعنی به‌جای هماهنگی با مشی سیاسی آنها، به مبارزه سرسخت و بی‌امان با آنان بپردازیم؟

نویسندگان "کار" که تا دیروز فریاد می‌زدند :

" سیاستی که رویزونیستها در پیش گرفته‌اند، در جهت همکاری و سازش طبقاتی و جلب رضایت امپریالیستها دور می‌زند". (۴)

امروز ناگهان به صرافت افتاده‌اند که همان رویزونیستهای منفور و سازشکار، یعنی "پرولتاریای جهانی و کشورهای سوسیالیستی نیروی عمده اردوی انقلاب‌اند"؛ (۵)

شاید "برای جلب رضایت امپریالیستهاست" که رویزونیستها یکپو خود را به قلب اردوی انقلاب پرتاب کرده‌اند؟! و یا نه، این اسلوب کج و عینک تیره و تار چریکهاست که تا دیروز عمده‌ترین نیروی انقلابی جهان را رویزونیست و همکار امپریالیستها و دشمن طبقه کارگر و جنبشهای آزادیبخش معرفی می‌کرد و با گمراه کردن توده‌ها و نیروهای سیاسی خلق، عملاً آب به آسیاب امپریالیسم می‌ریخت؟

چریکها این توضیح را به هواداران خود بدهکارند که چرا درباره کشورهای سوسیالیستی و نام‌آورترین احزاب کمونیستی و کارگری جهان تبلیغ می‌کردند :

" رویزونیستها زیر شعار همزیستی مسالمت آمیز لنین، به نفی انقلاب، به تبلیغ گذار مسالمت‌آمیز و سازش طبقاتی پرداخته‌اند". (۶)

و چطور شد که تغییر موضع و عقیده دادند و چنگ در چهره دیروز خود انداختند که :

" هسته اصلی جبهه وسیع علیه امپریالیسم جهانی

و مرتجعین کشورهای مختلف را پرولتاریای جهانی
و اردوی سوسیالیستی تشکیل می‌دهد. " (۷)

با این شواهد روشن، چریکها باید بپذیرند که یا تا دو سه ماه پیش،
خواهی نخواهی، عملاً در جبهه نیروهای ضدانقلاب قرار داشته‌اند و یا
امروز در این جبهه سنگر گرفته‌اند. و در هر دو صورت موظف‌اند، به‌جبران
ضرباتی که به نیروهای انقلابی وارد آورده‌اند، با خود به‌طور قاطع تسویه
حساب کنند. مستمسکهای احتمالی از این قبیل که یک نیروی مبارز زنده
خود را از درون اشتباهاتش بالا می‌کشد، تنها در صورتی قابل عنایت و
پذیرش است که این چرخش و تغییر موضع، با انتقاد صریح و بی‌ریا از
خط انحرافی گذشته و ریشه‌کاوی آن بدرقه و تکمیل شود و به‌خود وثیقه
مطمئن دهد.

تفاوت بنیادی بین تغییر موضع مصلحت‌گرایانه با تغییری که
محصول طبیعی رشد و تکامل است، در اینست که اولی عمدتاً در لفظ
متوقف می‌شود و دومی در عمل فعال تبلور می‌یابد. از قدیم گفته‌اند که
بهترین محک واقعیت هر ادعا عمل است. این محک برای سنجیدن
عیار صداقت سخن و خلوص مشی چریکها نیز صادق است. چریک‌ها پس
از آن‌همه لجن‌پراکنی به‌سوی کشورهای سوسیالیستی و احزاب کارگری و
کمونیستی، ناگهان به این نتیجه رسیده‌اند که:

" جریان‌ی که نپذیرد که جنبشهای کارگری و
کمونیستی نیروی عمده و تکیه‌گاه اصلی انقلاب
است و یابه این امر کم‌بها دهد و آنرا ناچیز
شمارد، در واقع هنوز در آن حد رشدیافته‌نیست
که بتواند یک جمع‌بندی واقع‌بینانه از انقلاب
و ضدانقلاب در عرصه جهانی و از سمت‌گیری
تاریخی دنیای معاصر به‌عمل آورد و عمل‌کرد
تلقینات ناسیونالیستی و شوونیستی است که
زمینه‌ساز این تنگ‌نگری و کوتاه‌نظری خردم
بورژوائی است. " (۸)

چریکها به زبان بی‌زبانی اعتراف می‌کنند که تاکنون در تخطئه جنبش کارگری و کمونیستی، تحت تاثیر تلقینات ناسیونالیستی و شوونیستی بوده‌اند. اما سئوالی که بلافاصله در پی این اقرار در برابر آنها قرار می‌گیرد، اینست که: برای درهم شکستن این ناسیونالیسم و این شوونیسم به قول خودشان خرده‌بورژوازی، چه گام عملی مشخصی برداشته‌اند؟ دره ژرفی که بین ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم، بین شوونیسم کوز و میهن دوستی سوسیالیستی وجود دارد، با حرف و ادعا پیموده نمی‌شود. اگر بخواهیم در ورای شعارهای بزرگ کرده و الفاظ توخالی، بیرق سوسیالیسم علمی را برافرازیم و شانه خویش را در عمل اهرم انقلاب کنیم، در آن صورت دیگر "حتی طرح این سئوال هم‌زائد است که در تعالیم ما چه چیز مقدم و عمده است. همین‌که خلعت انترناسیونالیستی انقلاب پرولتری عمده خوانده می‌شود، ما به وجود تعهدات و تکالیف در مبارزه طبقاتی در سطح بین‌المللی اعتراف کرده‌ایم. پاسخ منفی دادن به پرسش و یا باشک و تردید و یا "اما" و "اگر" به آن پاسخ دادن، خود به معنی زیر علامت سئوال قرار دادن خود اصل است." (۹)

چریکها که وانمود می‌کنند به انترناسیونالیسم پرولتری باور دارند، چریکها که معترفند در تارهای شوونیسم و ناسیونالیسم تنگ‌نگر اسیر بوده‌اند، چریکها که در لفظ سرانجام می‌پذیرند که "پرولتاریای جهانی و کشورهای سوسیالیستی نیروی عمده اردوی انقلاب اند"، در برابر تعهدات و تکالیفی که لازمه چنین موضعی است و بی‌آن هر سخنی به ادعا و هرادعائی به مصلحت‌گرایی تعبیر می‌شود، چه کرده‌اند؟ و اگر "این تعهدات و تکالیف در سطح بین‌المللی"، "وجه مقدم و عمده آموزش مارکسیسم است"، در آن صورت موضع خنثی و اظهار نظرهای نیم‌بند چریکها را در برابر مسائل حاد مجموعه جنبش جهانی و تک‌تک اعضای آن، یعنی "گردانهای ملی برادری بین‌المللی طبقه کارگر" چگونه باید تفسیر کرد؟

این تناقض چگونه قابل حل است که چریکها، در عین حال که

"جنبش کارگری و کمونیستی را تکیه‌گاه اصلی انقلاب" در سطح جهان می‌دانند، نسبت به مودی‌ترین و پرترفندترین دشمن آن یعنی مائوئیسم، موضع انفعالی دارند؟ در برابر هجوم بربرمنشانه مائوئیست‌های پکن به ویتنام سوسیالیستی غرقه در زخم و حماسه، سکوت می‌کنند؟ کشتار کمونیست‌های قهرمان عراق را ندیده می‌گیرند؟ در رابطه با حزب کمونیست شیلی، که جنبش کارگری و کمونیستی به‌طور یکپارچه به حمایت از حقانیت آن قیام کرده است، حبه‌گیری معکوس دارند و از سازمان مسئله‌ساز و چپ روی "میر"، که در شکست جنبش خلق شیلی یکی از مسئولان است، دفاع می‌کنند؟ از این نمونه‌ها بسیار می‌توان ذکر کرد، زیرا این رشته سردراز دارد. چریک‌ها که به دیگران توصیه می‌کنند که در تعیین دوستان و دشمنان و تشخیص نیروهای انقلاب و ضدانقلاب در سطح ملی و جهانی "سمت‌گیری جنبش کارگری و کمونیستی را مورد توجه قرار دهند"، چرا خود به آنچه می‌گویند، عمل نمی‌کنند؟ و نه تنها در این پویه عمل نمی‌کنند، بلکه گاه موضعی مغایر و نقطه مقابل آن دارند؟

نه، ما فقط با نمونه مشخصی از واعظان غیرمتعظرو بیرونیستیم. ما با نمایندگان سیاسی اقشار اجتماعی خاصی طرفیم، که در عرصه تولید موقعیتی دوگانه دارد و به این ترتیب تناقض جزئی از ذات و هستی آنهاست. تجلیات متنوع این تناقض سرشتی را در سرتاسر تاریخ دهساله موجودیت چریک‌ها می‌توانیم ببینیم: هم در مشی سیاسی، هم در مواضع پرنوسان ایدئولوژیک و هم در اسلوب نگرش و شناخت آنها... و اینک نیز در مسئله "راه رشد غیر سرمایه‌داری"، که یکی از مسائل حاد و گرهی انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی ماست؛ شاهد یکی از جلوه‌های آن هستیم.

x x x

چریک‌ها تصدیق می‌کنند که زیر نفوذ "تلقینات ناسیونالیستی و شوونیستی" بوده‌اند؛ و "زمینه‌ساز" این درک "تنگ‌نگر و کوتاه‌نظر" را پایگاه خرده‌بورژوازی خود در گذشته می‌دانند. ما عقیده داریم که چریک‌ها هنوز جامه خرده‌بورژوازی را از تن خارج نکرده‌اند. مسئله اصلی چریک‌ها مسئله دیروز نیست، مسئله امروز است.

برداشت تئوریک آنها از انقلاب ایران، برای دفاع از این درک خرده-بورژوازی است، که به خصومت با راه‌رشد غیر سرمایه‌داری برمی‌خیزد و این خصومت را تا مرز نفی این واقعیت حی و حاضر پیش می‌برد. چریکها از درون معیارها و ارزشهایی که به هیچ وجه مارکسیستی نیست، به دفاع از مارکسیسم می‌پردازند، اینست که روح مارکسیسم را خفه می‌کنند، تاکفش و کلاه و لباس آن را چونان شیئی مقدس و متبرک حفظ کنند. آنها نمی‌دانند که "مبارزه در راه حفظ پاکیزگی مارکسیسم-لنینیسم معنایش جروبحث درباره احکام واقوال گذشته و فرمولهای بی‌روح نیست." (۱۰)

آنها خط‌کش و متر و ترازو جلوی خودشان گذاشته‌اند و بایک جور ناخن خشکی زرگرمانه، هر نظریه و واقعیتی را که جفت عبارات و نقل‌قولهای مارکس و انگلس و لنین نباشد، یا حتی گوشه‌ای از آن سائیده‌باشد، بدلی و غیرمارکسیستی می‌خوانند.

ولی آنچه دیروز، در شرایط عصر امپریالیسم و احاطه جهانی سرمایه درست بود، لزوماً امروز، در شرایط عصری که محتوای عمده و جهت‌عمده آن گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است، رسانیست. آنچه در شرایط دیروز تعادل نیروها یک حکم تخطی‌ناپذیر بود، در شرایط نوین تعادل نیروهای جهانی چه‌بسا به ضد خود بدل شود. چنین است که به‌قول لنین "آنچه دیروز کافی به‌نظر می‌رسید، امروز کافی نیست." "امروز ما باید وظایف عاجل مشخص انقلاب را به‌خاطر تحقق برنامه خود و برای تکامل برنامه خود، به نحو دیگری فرمول‌بندی کنیم."

"شرایط نو، هم در زمینه تئوریک و هم سیاسی، ما را به خلاقیت مارکسیستی-لنینیستی عمیقی فرامی‌خواند." (۱۱)

وقتی چریکها نشسته‌اند و جزئی از جملات مارکس و لنین را درباره رشد غیر سرمایه‌داری، بادرکی آئین‌پرستانه، بر جزئی از گفته‌های اولیانفسکی و جزئی از نوشته‌های حزب توده ایران تطبیق داده‌اند و با مقایسه ظواهر آن به این نتیجه رسیده‌اند که "اولیانفسکی با دستکاری در نظرات لنین، یک نظریه کاملاً رویزیونیستی ارائه داده و به دنبال آن حزب توده با تحریف آنچه اولیانفسکی تحریف کرده است، جعلیاتی

آشکاره نام مارکسیسم - لنینیسم خلاق تبلیغ می‌کند" (۱۲) معلوم میشود که آنها نه مارکسیسم و اسلوب آن را می‌شناسند و نه حتی مفهوم علمی رویونیسم را می‌دانند -

نویسندگان "کار" در اثبات ادعای خود استدلال می‌کنند:

"لنین اکیدا راه رشد غیر سرمایه‌داری را تحت رهبری کمونیستها میسر می‌داند... اولیانفسکی راه رشد را... راهی می‌داند که تحت رهبری دمکراتهای انقلابی طی می‌شود و به سوسیالیسم می‌انجامد."

"لنین راه رشد غیر سرمایه‌داری را برای جوامع بسیار عقب مانده فئودالی و نیمه فئودالی، از جمله مقلستان مطرح می‌کند. اولیانفسکی این راه را برای سرمایه‌داری نارشد یافته هم مطرح می‌سازد... و حزب نوده آن را برای جامعه ما، که بخش غالب اقتصاد آن توسط سرمایه‌انحصاری وابسته هدایت می‌شود، در نظر می‌گیرد." (۱۳)

پیش از آنکه به یکسونگری، برداشت ناقص و حتی تحریفاتی که در دعاوی چریکها وجود دارد، بپردازیم، پیش درآمدی نیمه تئوریک، برای این بحث ضرور است.

به چریکهای فدائی که برای بی اعتبار کردن تئوری امروزی راه رشد غیر سرمایه‌داری، که بی شک تکامل نظریات گذشته درباره این گذار تاریخی است، به هردری می‌زنند، باید گفت: آخر راه رشد غیر سرمایه‌داری، چه شما بخواهید و چه نخواهید، یک واقعیت تثبیت شده جهان ماست. ۱۵ کشور آسیائی و آفریقائی با ۱۵۰ میلیون نفوس، در مراحل رشد مختلف و حتی رشد قابل توجه سرمایه‌داری، این راه را برای غلبه بر پسماندگیها و پیشرفت و اعتلای خود برگزیده‌اند. کنفرانسهای مشورتی احزاب کارگری و کمونیستی، یعنی همان نیروئی که شما بدون درک ماهیت حرفی که می‌زنید آن را "هسته اصلی جبهه وسیع ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی

جهان" توصیف کرده‌اید و توجه و هماهنگی با سمت‌گیری آن‌را واجب شمرده‌اید، بر آنست که "ورود عده‌ای از کشورهای جدید در راه رشد غیرسرمایه‌داری گام مهمی در رشد و تکامل پروسه انقلاب جهانی معاصر است." امپریالیسم این نیروی انقلابی جدید را، که مظهری "از درهم ریزی و تلاشی اقتصاد جهانی اوست."، به‌مثابه پیشاهنگ جنبش‌های آزادی ملی تلقی می‌کند و یک پارچه با آن درست‌تر است. خوب، اگر تئوری‌های شما قادر نیست این واقعیت مسجل را توضیح دهد، نباید چشمتان را به روی واقعیت ببندید و راه رشد غیرسرمایه‌داری را توطئه‌ای علیه انقلابها بخوانید. نباید واقعیت را به مسخره بگیرید و با آن لج کنید. اگر می‌خواهید جدی باشید، در تئوری‌های نارسایان شک کنید. حق با زندگی است. آن تئوری که عجز خود را در انعکاس واقعیت، با بهانه‌گیری از خود واقعیت و تردید در اصالت آن بیوشاند، نمی‌تواند هیچ وجه مشترکی با تئوری مارکسیستی، که منبع نیرو و شادابی آن در واقعیت و به‌همین دلیل خود یک "علم" است، داشته باشد.

دفاع از پاکیزگی و جان مارکسیسم، رد واقعیات نوظهور با روش تعظیم به نقل قول‌های کتابی و تکریم احکام گلچین شده قدیمی نیست. برعکس، "این مطلب که تئوری ناچه اندازه با واقعیت عینی مطابقت دقیق دارد و در هر مرحله از تکامل تاریخ چه اندازه آن را منعکس می‌سازد و تاثیر آن در پدیده مورد شناخت چگونه است، ماهیت تمام آزمون‌های هر حکم و هر نظریه ایدئولوژیک را تشکیل می‌دهد." (۱۴)

مسئله فقط این نیست که "هرسیستمی از نظرات علمی همواره راه کمال می‌پوید و پیوسته به حقیقت مطلق نزدیکتر می‌شود." مسئله اساسی‌تر اینست که خود واقعیت پیوسته در حال تغییر است. و تئوری، اگر نخواهد از زندگی عقب بماند و بعد دست و پاگیر آن شود، باید پا به پای این تغییر، رشد کند. آنهایی که این استعداد را ندارند که این تغییر مداوم واقعیت را به رسمیت بشناسند، جایشان در عمق بیغول‌های ابورتونیسم است.

قیاس مکانیکی جملات مارکس و انگلس و لنین درباره راه رشد

غیر سرمایه‌داری، که بازتاب شرایط و تناسب نیروها در سطح جهان عصر
سیطره مطلق سرمایه است، با نظریاتی که با توجه به امکانات نوین و
بی‌سابقه عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و افتادن ابتکار تاریخی
به دست پرولتاریای جهانی و پیشقراول آن، مطرح شده، دکماتیسم کامل
است. و مگر دکماتیسم شکلی از اشکال روزیونیسم نیست؟

دکماتیست‌ها، با چسبیدن به احکام تجریدی، با مقدم کردن
نقل قول‌های کتابی برواقعیت زنده، مارکسیسم را پوک می‌کنند، یعنی
احکام و رهنمودها را از موقعیت زمانی و مکانی آن جدا می‌سازند و به
این ترتیب روح آن را می‌گیرند.

روزیونیست‌ها نیز با تجدید نظر خودسرانه و بی‌ضرورت در احکام
و اصول مارکسیسم، آن را با منافع و اغراض خاص و یا خواست ذهنی
خود تطبیق می‌دهند. و از آنجا که تغییر اصول و احکام مارکسیستی در
جهت واقعیت عینی نبوده و ضرورت عینی آن را ایجاب نکرده است،
مارکسیسم از واقعیت زنده مستقل از ما جدا می‌افتد و پیوندش را با آن
می‌گسلد.

بدینسان اپورتونیسم همان بلائی را بر مارکسیسم نازل می‌کند که دکماتیسم
بر سر آن می‌آورد. هم دکماتیست‌ها و هم اپورتونیست‌ها ناف مارکسیسم را از
شکم واقعیت زنده، یعنی مادر آن می‌برند و نیروی حیاتی آن را، که
همان جوهر انقلابی آنست، زایل می‌کنند، زیرا "تنها آن نیروی ذهنی
که در قبال عوامل عینی واکنش درست نشان دهد و با آن مطابقت داشته
باشد، می‌تواند به نیروی دگرگون‌کننده مبدل شود." (۱۵)

ریشخند زندگی چنانست که خیاط خوک از کوزه سردر می‌آورد.
چریک‌ها که عالم و آدم را اپورتونیست می‌خوانند، چریک‌ها که با خود-
شیفتگی بی‌پایانی، هفتاد و چند حزب کمونیست و کارگری جهان را،
که موثر اصلی انقلاب جهانی‌اند، روزیونیست می‌دانند، چریک‌ها که
بی‌حاجت به استدلال، از چپ و راست به حزب توده ایران برجسب
روزیونیستی می‌زنند، خود سرانجام از دهلیز دکماتیسم به اعماق
روزیونیسم سرازیر می‌شوند. چه تقدیر شگرفی!

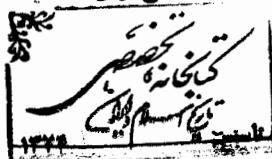
تفکری که به اسلوب دیالکتیک راه ندارد، قادر به فهم این اصل دیالکتیکی نیست که دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و تکامل مستمر آن دو جریان جدا از هم نیستند، یک پویه واحدند که نقصان درهریک، آن دیگری را تباه می‌کند.

" مابه تئوری مارکس به‌منابه چیزی تمام وکمال و مانند نص مقدس نمی‌نگریم. برعکس، ما برآنیم که این تئوری فقط سنگ‌بنای آن علمی است که سوسیالیستها اگر نخواهند از زندگی عقب بمانند، باید آن را در همه جهات به‌پیش برانند". (۱۶)

روح تئوری مارکس اسلوب آنست و قلب آن استخوان بندی ماتریالیستی تکامل‌پذیر آن. و با الهام از این روح نافذ و خلاق است که ما و همه مارکسیستهای واقعی به جملات و اشارات مارکس و انگلس و لنین و درتطبیق آن با مسائل روز، بیش از همه از دیدگاه "ارزش مندو- لوژیک عظیم آن" می‌نگریم.

" تئوری کنونی رشد غیرسرمایه‌داری، ادامه و تکامل آموزش لنین درباره نقش جهانشمول تاریخی پرولتاریا در شرایط آرایش و تناسب جدید نیروهای اجتماعی - سیاسی درمقیاس سراسرجهان و استراتژی جنبش کمونیستی بین‌المللی درمسئله ملی... است. " مارکس و انگلس امکان رشد غیرسرمایه‌داری را درعصر سرمایه‌داری مبتنی بر رقابت آزاد، متذکر شده بودند. لنین اندیشه‌های آنان را در انطباق با دوران جدید - عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری - توسعه و تکامل داد... "

واینکه به اتکاء نتیجه‌گیریهای تازه "می‌توان گفت که رشد غیرسرمایه‌داری به امکان



واقعی روند اجتماعی تبدیل شده و مرحله کیفیتا
 نوینی در رشد دموکراسی انقلابی فرارسیده. (۱۷)
 با این تذکار مقدماتی و توضیحی بررسی چریکهای فدائی را درباره
 راه رشد غیر سرمایه داری به بررسی دوباره میگیریم.

زیر نویسها

- ۱- کار، شماره ۴۲، "راه رشد..."
- ۲- مجموعه آثار، جلد ۶، صفحه ۴۰
- ۳- "نظری بر صف آرایی جهانی..." کار، شماره ۳۸
- ۴- کار، سلسله مقالات "تاریخ و منشاء" روزیونیسیم در جنبش کمونیستی"
- ۵- "پیرامون شعار اساسی..."، کار، شماره ۵۶
- ۶- "تاریخچه و منشاء" روزیونیسیم..."، کار، شماره های ۲۷ و ۲۹
- ۷- "پیرامون شعار اساسی..."، کار، شماره ۵۶
- ۸- "پیرامون شعار اساسی..."
- ۹- انریکه رودریگس، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اروگوئه، مسایل
 بین المللی، شماره ۱، بهمن و اسفند ۵۴
- ۱۰- گس هال، دبیر اول حزب کمونیست آمریکا، "خصلت خلاق مارکسیسم
 - لنینیسیم"، صفحه ۱۲
- ۱۱- رودنی آریسمندی، دبیر اول حزب کمونیست اروگوئه، مسایل بین -
 المللی، شماره ۱، بهمن و اسفند ۵۴
- ۱۲- "پیرامون شعار اساسی..."، کار، شماره ۵۶
- ۱۳- "پیرامون شعار اساسی..."
- ۱۴- "خصلت خلاق مارکسیسم - لنینیسیم"، صفحه ۱۲
- ۱۵- "خصلت خلاق مارکسیسم..."، صفحه ۱۰
- ۱۶- لنین به نقل از "دنیا"، شماره ۱، سال ۵۹، صفحه ۱۷۳
- ۱۷- "مسایل معاصر..."، صفحه ۱۲۲

لغزش ها و سوء تفاهم های سیاسی و تئوریک

در یک کشور در حال رشد، جنبش آزادی ملی به پیروزی سیاسی رسیده است. ضعف قطب های طبقاتی مخالف، یعنی بورژوازی و پرولتاریا، مانع از آنست که هیچیک از این دو نیرو به تنهایی رهبری جنبش را در دست گیرند. طبیعی است که در چنین موقعیتی، افشارمیان و عمدتا خردده-بورژوازی، درصاف مقدم سیاست قرار می گیرند و سرکردگی جنبش را قبضه می کنند. حال برای نیروهای هوادار طبقه کارگر این سؤال مطرح است که: آیا انقلاب دموکراتیک ملی، با این رهبری غیرپرولتری، دورنمایی دارد، یا نه؟ از این رهبری غیرپرولتری تا چه حدود و درجه سمتی باید حمایت کرد؟

عصر ما، عصرگذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است. طبقه کارگر جهانی و مولود برومند آن، یعنی سیستم جهانی سوسیالیستی، در مرکز تحولات این عصر قرار دارد. در فضای امکانات نوظهور چنین عصری، که بازتاب تناسب جدید نیروهای جهانی است، آیا جنبشهای آزادی ملی، و مرحله عالیتر آن، انقلابهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی، که فاقد رهبری مستقیم طبقه کارگرند، سرانجام و به هر حال محکوم به شکست اند؟ چریکهای فدائی در برابر این پرسش می گویند: آری، محکوم به شکست اند. "خردده بورژوازی به هیچ وجه توان تاریخی رهبری پیروزمندان انقلاب دموکراتیک را در عصر امپریالیسم ندارد." (۱) و زیر رهبری خردده-بورژوازی "شکست انقلاب دموکراتیک حتمی است." (۲)

سنای این پاسخ قاطع، چریکها، درک نادرست آنها از مفهوم و محتوای عصر یا دوران است. گذار از "کل" به "جزء" یک سمت شناخت

مارکسیست‌هاست. ریشه سوء تفاهم درباره آینده انقلاب‌های دموکراتیک ملی از همین غفلت ناشی می‌شود.

آیا چریک‌های فدائی نمی‌دانند که عصر جهان‌شمول امپریالیسم ۶۳ سال است که سرآمده است؟ آیا برای آنها رویداد با عظمتی چون اکتبر، که "جهان را درمرزهای تاریخی نوینی قرارداد" و به قول لنین "به‌مثابه تعویض دو دوران است"، هیچ مفهومی ندارد؟ مگر لنین، به‌سال ۱۹۲۰، در توصیف عصر نوینی که آفتاب آن از پشت قله‌های اکتبر سرزده بود، به‌صراحت نگفت:

"انهدام سرمایه‌داری و آثار آن، اجرای اساس

نظم کمونیستی، محتوای اساسی دوران جدید تاریخ

جهان است، که اکنون شروع شده است." (۳)

چریک‌های فدائی برآنند که در عصر امپریالیسم، بدون سرکردگی پرولتاریا، انقلاب دموکراتیک ملی دورتمایی ندارد. و این در مفهوم مجرد و عام خود سخنی است درست، زیرا در عصر سیطره یک‌پارچه و بی‌خلل امپریالیسم "انقلاب دموکراتیک اگر مهر پرولتاریا را برپیشانی نداشته باشد"، سرانجام چون میوه رسیده‌ای به دامن بورژوازی خواهد افتاد. اما این مسئله چهریطی به عصر ما دارد؟

اصلاً تئوری لنینی گذار سرمایه‌داری، با پیروزی پیشاهنگ پرولتاریای جهان و طلوع عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، چشم‌انداز واقعی یافت. در عصر امپریالیسم، رشد غیر سرمایه‌داری، سخنی کلی و امکانی تئوریک که به آینده نامشخص مربوط است، بیش نبود.

مارکسیسم - لنینیسم می‌آموزد که شناخت عمومی خود و تعیین خط مشی انقلابی را باید از تعیین دقیق محتوای عینی پویه تکامل تاریخ در مراحل مشخص آغاز کنیم، یعنی دورانی که جهان را فراگرفته و مضمون و جهت اصلی این دوران را بشناسیم و دریابیم که "جنبش کدام طبقه فز اصلی پیشرفت محتمل را در این اوضاع مشخص تشکیل می‌دهد." (۴)

لنین در توضیح اهمیت حیاتی درک دوران است که تأکید می‌کند:

"تنها بر این پایه، یعنی قبل از همه با در نظر

گرفتن خطوط اصلی تمایز دورانهای مختلف (و نه وقایع تاریخی جداگانه کشورهای جداگانه) است که ما می‌توانیم تاکتیک خود را به‌درستی تدوین کنیم. و تنها آگاهی از چگونگی خطوط اساسی دوران مفروض است که می‌تواند پایه‌ای برای محاسبه ویژگیهای جزئی‌ترین یا آن کشور باشد. (۵)

چریکها بابت‌التفاتی به مسئله محوری دوران یا عصر، با اشتباه محاسبه در این عرصه، مبنای "تاکتیک و شناخت" خود را درهم می‌ریزند. آنها در پی این بی‌التفاتی، انقلاب‌های دموکراتیک ملی را، که فاقد رهبری مستقیم پرولتاریاست، در عصرگذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، در فضایی که زیرتاثیر نافذ نوعی سرکردگی (هژمونی) جهانی پرولتاریاست، بی‌آینده می‌بینند.

اینکه رهبری خرده‌بورژوازی در مقیاس تاریخی - جهانی بی‌دورنماست، از این زاویه صحیح است که فرماسیون، اقتصادی - اجتماعی ویژه خرده‌بورژوازی وجود ندارد. فرماسیون‌های اجتماعی موجود یا سرمایه‌داری هستند یا سوسیالیستی. اما از این منزلگاه سلامت نمی‌توان به‌این حکم من‌درآوردی رسید که، در عصر ما، با سرکردگی خرده‌بورژوازی، "شکست انقلاب دموکراتیک حتمی است."

منشاء سوء‌نفاهم چریک‌ها ظاهراً کپی‌برداری آنها از کتاب "دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی... " لنین است که در آن اثبات شده است: انقلاب دموکراتیک اگر در نیمه متوقف شود و به سوسیالیسم فراروید، انقلاب سقط شده‌ای است. و انقلاب دموکراتیک فقط موقعی قادر است به سوسیالیسم فراروید، که سرکردگی طبقه‌کارگر بر آن تأمین شده باشد.

آنها که انقلاب بورژوا - دموکراتیک مورد نظر لنین را به‌طور مکانیکی بر انقلاب‌های دموکراتیک ملی معاصر انطباق می‌دهند، به این اصول توجه ندارند که:

۱- انقلاب دموکراتیکی که مورد بحث "دو تاکتیک..." است، در عصر امپریالیسم رخ می‌داد، هم‌چنان که "دو تاکتیک..." خود پیش از شروع عصر

گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، یعنی به سال ۱۹۰۵ نوشته شده است.
۲- تفاوت اساسی است بین انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک مورد بحث لنین، با انقلاب‌های ملی-دموکراتیک معاصر. انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک خصلت ضدفئودالی دارند و درپویه تکاملی خود بورژوازی لیبرال و سازشکار را آماج قرار می‌دهند. اما انقلاب‌های ملی و دموکراتیک معاصر اولاً می‌توانند بورژوازی نباشند و ثانیاً آماج اصلی خود را امپریالیسم قرار می‌دهند.

۳- "دوناکتیک" لنین، شکست انقلاب بورژوا-دموکراتیک روسیه را در تسخیر آن توسط بورژوازی لیبرال می‌داند:

"هرآینه بورژوازی موفق شود به وسیله بندوبست با تزار، انقلاب روس را عقیم گذارد... سوسیال دمکراسی در دمکراسی بورژوازی حل می‌شود و پرولتاریا موفق نخواهد شد مهر و نشان روشنی از خود برانقلاب بگذارد." (۶)

اما در انقلاب‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی معاصر، نظیر انقلاب ایران، چه‌بسا خرده‌بورژوازی در رأس قرار می‌گیرد. در این صورت خرده-بورژوازی متحد طبیعی پرولتاریا و در عین حال رقیب اوست. بورژوازی لیبرال و سازشکار، اما دشمن است، دشمنی آشتی‌ناپذیر. بورژوازی لیبرال انقلاب را تباه می‌کند، خرده‌بورژوازی اما، در شرایط مساعد عصر ما، که حاصل تناسب جدید نیروها در مقیاس جهانی است، در شرایط حضور فعال پرولتاریا در قلب تحولات عصر، قادر به رهبری موفقیت آمیز در مراحل از یک دوران گذار است.

این حالت گذار بینابینی اصولاً خود یکی از آثار تبعی عصر ما است، و گرنه خرده‌بورژوازی در عصر سیطره کامل امپریالیسم ظرفیت و توان رهبری نداشت. نمونه‌های مشخص رهبری خرده‌بورژوازی را در انقلاب‌هایی نظیر الجزایر، یمن دمکراتیک، کنگوی دموکراتیک، گینه بیسائو، سوریه، اتیوپی، آنگولا، موزامبیک، تانزانیا و تعدادی دیگر از کشورها، با کیفیات مختلف و درجات رشد گونه‌گون به عیان می‌بینیم. و همین نمونه‌های زنده دست رد

محکمی برسینه این نتیجه‌گیری چریکی است که، بدون ملاحظه امکانات و محتوای عصرنویین رهبری خرده‌بورژوازی را برانقلاب، پیشاپیش محکوم می‌کند و آنرا معادل شکست انقلاب می‌خواند.

چریک‌ها با این پندار درواقع به‌طور تلویحی جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و انقلاب‌های دمکراتیک و ضدامپریالیستی معاصر را، که اکثراً از رهبری پرولتری محروم‌اند، علی‌رغم اعتقاد صریح جنبش‌جهانی‌کارگری و کمونیستی، "نیروی ذخیره انقلاب جهانی" و "یکی از سه جریان عمده انقلاب جهانی" نمی‌دانند. و نمی‌دانند که همکاری هرچه بیشتر و تفاهم‌آمیز نیروهای کارگری، این روند انقلابی غیرپرولتری را به‌نفع پرولتاریای بومی و جهانی تعمیق می‌کند و افق‌های آنرا به سوسیالیسم نزدیک‌تر می‌سازد.

اما اگر آن‌ها رهبری دموکرات‌های انقلابی را حتی در دوران مانفی می‌کنند، لنین رای دیگری می‌دهد. او به وضوح یادآور می‌شود که این نیروها به یاری پرولتاریای پیروزمند کشورهای دیگر می‌توانند "از طریق مدارج معین رشد"، کشور را از راه غیرسرمایه‌داری به سوی سوسیالیسم سوق دهند. (۷)

لنین این حکم را با مطالعه عمیق عصری که دیگر عصرسرمایه‌داری امپریالیستی نیست، داد. او اعتقاد داشت:

"هم اروپا وهم تمام جهان درسال ۱۹۲۱ دیگر

آن نیست که درسال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ بود." (۸)

و برهمن پایه، در فضای طلوع اکثر دوران‌ساز، اعلام کرد:

"این‌که بامسئله "تکمیل" انقلاب بورژوازی به

شیوه قدیمی برخورد کنیم، فداکردن مارکسیسم

زنده برای حرف‌های مرده است." (۹)

x x x

چریک‌ها از نخستین لغزش پایه‌ای خود در شناخت عصر و جایگزینی

مضمون و ظرفیت‌های عصرسلطه بی‌منازع امپریالیسم به‌جای عصر گذار از

سرمایه‌داری به سوسیالیسم، به نتیجه‌گیری غلط بعدی می‌رسند:

" لنین اکیدا راه رشد غیرسرمایه‌داری را تحت

رهبری کمونیست‌ها میسر می‌داند و به عنوان یک پیش‌فاز ساختمان سوسیالیسم به آن می‌نگرد. اولیانفسکی این راه رشد را برخلاف لنین راهی می‌داند که تحت رهبری دموکرات‌های انقلابی طی می‌شود و به سوسیالیسم می‌انجامد. راه رشد لنین برای میان‌بردن و تسریع استقرار سوسیالیسم است، اما راه رشد اولیانفسکی و امثال او برای درج‌زدن و کند کردن حرکت تاریخ اختراع شده است." (۱۰)

اشتباه چریک‌ها یکی دوتانیست، انبوه است.

اولا: هم لنین، هم اولیانفسکی و همه نظریه‌پردازان راه رشد غیر-سرمایه‌داری، نوعی رهبری غیرمستقیم پرولتاریا را در گذار غیرسرمایه‌داری، سنگ پایه اصلی و بدون چون و چرا می‌دانند. آثار این رهبری غیرمستقیم از طریق پرولتاریای جهانی و به‌ویژه پیشاهنگ پیروزمند آن در کشور یا کشورهای سوسیالیستی اعمال می‌شود.

ثانیا: لنین رشد غیرسرمایه‌داری را در حیطه ملی فقط منوط به رهبری کمونیست‌ها نمی‌داند. او روش‌شناسی این گذار را با سرکردگی نیروهای انقلابی دموکرات به وضوح پایه‌ریزی کرده است.

ثالثا: نه اولیانفسکی، نه حزب توده ایران و نه هیچ پژوهنده معتبر دیگر، بر آن نیستند که ورود به سوسیالیسم، با رهبری نیرویی جز پرولتاریا یا گرویدگان به سوسیالیسم علمی میسر است.

رابعا: تئوری کنونی رشد غیرسرمایه‌داری، که اولیانفسکی هم یکی از کوشندگان این عرصه است، اختراع ذهن هیچ تئوری پرداز نیست و از تخیل و رویا یافته نشده، بلکه از عمل زنده و واقعیت موجود بیرون آمده، و به عبارت دیگر، پایه‌ای واقعیت عملاً موجود جهانی بسط یافته است.

خامسا: اصول اساسی نظرات اولیانفسکی و به قول چریک‌ها "امثال او"، تحقیقات اختصاصی یک یا چند دانشمند و نظریه‌پرداز غیرمسئول نیست. برعکس، پژوهش‌ها و کندوکاوهای این دانشمندان اغلب حزبی و

کاملاً مسئول، شالوده‌ای جز جمع‌بندی‌های خلاق کنگره‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب برادر، یعنی مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی جهان ندارد.

این مسایل را - که البته برای هیچ‌یک از اعضای جنبش کارگری و کمونیستی مسئله و گره نیستند - با تفصیل کمی بیشتر مستدل می‌کنیم:

چریک‌های فدایی، که از دیدگاه مارکسیسم همواره در قطب‌های افراط و تفریط سیر کرده‌اند، امروز هم از همین مقطع به سراغ تئوری‌لینی و پراتیک موجود رشد غیر سرمایه‌داری می‌روند. آنها یک روز با سودای تطبیق خلاق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط ویژه ایران، مارکسیسم - لنینیسم را به ضد آن بدل کردند و از آن کاریکاتوری شتاب‌زده برجای نهادند و برای وصول به انقلاب زودرس، منکر ضرورت یخنگی شرایط عینی شدند. و وقتی شرایط عینی را پس زدند، شرایط ذهنی را نیز، که آن را برای حرکت انقلابی کافی می‌دانستند، به هیچ گرفتند، یعنی وظیفه یک حزب سیاسی پررگ و ریشه را، که بروسیع‌ترین پایگاه طبقاتی تکیه دارد و گسترده‌ترین نیروهای توده‌ای را برگرد خود بسیج می‌کند، به گروهی از روشنفکران سلحشور، که نه نقش پیشاهنگ، بلکه نقش پیشرگ را به عهده گرفته بودند، سپردند. آن‌ها جای رهبران انقلاب را با ایجادکنندگان انقلاب، یعنی توده‌ها عوض کردند و کار سترگ، جوشان و آفریننده توده‌های میلیونی را، که "وضع انقلابی" آنان را به تلاطم انداخته به "فهرمانان"، که خود در پی ایجاد "وضع انقلابی" بودند، تفویض کردند.

آن‌چه در این دست‌کاری‌های اراده‌گرایانه سلاخی شد، البته مارکسیسم بود و آن‌چه این سلاخی به نام آن انجام گرفت، باز هم مارکسیسم بود. تئوری که نبض مارکسیسم در آن می‌زند، به‌طور یک‌طرفه در پای "اقدام" ذبح شد و "عمل"، از مسند استبداد، همه چیز را به خود اختصاص داد و "عمل‌گرایی" به صورت تنها اصل درآمد.

آن افراط‌کاری‌های هیجان‌زده - همان‌گونه که قانون‌مندی آنست - امروز با چرخشی دوارانگیز به تفریط تعصب آمیزی کشیده است. امروز چریک‌های فدایی به آئین‌پرستی خشکی گراییده‌اند، که تئوری را بر عمل

و واقعیت مقدم می‌کنند و وجود ۱۵ کشور آسیایی و افریقایی را، که رشد غیرسرمایه‌داری را برگزیده‌اند، در تئوری‌های جامد و قالبی خود، با خط قرمز حذف می‌کنند. این تنها یک جلوه این آئین پرستی است. هرآنچه که با نقل‌قول‌های کلاسیک‌های مارکسیسم-لنینیسم - به شیوه‌ای که از شرایط و فضای خود ریشه‌کن شده‌اند - جزء به جزء منطبق نباشد، مردود است.

این روش باعث می‌شود که پاره‌ای از احکام مارکس بر ضد جمله‌های لنین صف می‌بندند و برخی از گفته‌های لنین، برخی دیگر از رهنمودهای او را لغو می‌کنند! گاه یک نقل‌قول ناقص یا نیمه‌کاره، و رطبه هول‌انگیزی در پیش پا می‌گشاید و یا یک عبارت کتابی، به نفی واقعیت مسجلی که در برابر ما، ایستاده است، می‌کوشد. وقتی چریک‌ها اصرار می‌ورزند که:

"لنین اکیدا راه رشد غیرسرمایه‌داری را تحت رهبری کمونیست‌ها میسر می‌داند."

ما بانمونه زنده‌ای از فرآورده‌های آن تفکر خاکستری رنگ و راکدی که آئین پرستی از آن می‌زاید، مواجه هستیم.

آری، لنین بدون وجود تکیه‌گاه مستحکمی که پرولتاریای پیروزمند در یک کشور کلیدی یا مجموعه‌ای از کشورها پدید آورده، کمترین مفری نه برای پیروزی کامل انقلاب‌های دموکراتیک می‌بیند و نه حتی برای تصور رشد موفقیت‌آمیز غیرسرمایه‌داری. اما این اعتقاد علمی مانع از آن نیست، تا درست برخلاف پندار چریک‌ها، لنین رشد غیرسرمایه‌داری را در شرایط عصرگذار به سوسیالیسم، با سرکردگی مستقیم انقلابیون غیرپرولتری تحقق پذیر بداند. لنین، با اشاره به خلق‌های کشورهای واپس مانده، با صراحت می‌گفت:

"آنها به یاری پرولتاریای کشورهای دیگر می‌توانند
"از طریق مدارج معین رشد و بدون طی مرحله رشد
سرمایه‌داری به کمونیسم" انتقال یابند." (۱۱)

آیا در این رهنمود نقطه ابهامی وجود دارد؟
لنین مسئله را به شکل یک پرسش مطرح می‌کند و به آن جواب می‌دهد:

"آیا ما می‌توانیم این نظریه را قبول کنیم که راه رشد غیرسرمایه‌داری برای آن دسته از کشورهای عقب مانده‌ای که اکنون آزاد شده‌اند و پس از جنگ در آنها جنبشهای مترقیانه‌ای دیده می‌شود، حتمی است؟ ما به این سؤال جواب منفی می‌دهیم. اگر پرولتاریای پیروزمند انقلابی در میان آنها منظمًا به تبلیغ بپردازد و دولت شوراهای اوسایلی که در اختیار دارد، به آنها کمک کند، در این صورت درست نخواهد بود، اگر گفته شود که راه رشد سرمایه‌داری برای کشورهای عقب مانده، امری ناگزیر است." (۱۲)

"و. ای. لنین امکان طی نکردن مرحله سرمایه‌داری را برای کشورهای ستم‌زده، بارسیدن کمونیست‌ها به حکومت در این کشورها ارتباط نمی‌داد." (۱۳)

لنین می‌آموخت که کمونیست‌ها برای طی یک چنین راهی باید "کادرهای مستقل مبارز و سازمان‌های حزبی خود را بوجود بیاورند." (۱۴) ایجاد کادر مبارزان و سازمان‌های حزبی مستقل، فعالیت‌های سازمان‌های توده‌ای خلقی و از جمله شوراهای دهقانی و کمک پرولتاریای نیرومند - هم در کشورهای پیشرفته صنعتی و هم در کشورهای پیروزمند سوسیالیستی - شرایطی بود که لنین برای رشد غیرسرمایه‌داری لازم می‌شمرد. (۱۵)

مسئولان چریک‌های فدایی با نسبت دادن برداشت‌های ذهنی خود به لنین بدون رودربایستی لنین را تحریف می‌کنند. آنها برای مستحکم نشان دادن باور ذهنی خود، بی‌آنکه دلیلی اقامه دهند کلمه "اکید" را هم به‌کار می‌گیرند:

"لنین اکیدا راه رشد غیرسرمایه‌داری را تحت رهبری کمونیست‌ها میسر می‌داند."

و از این خاستگاه لِرزان و بی‌بنیاد، تحریف دیگری پرو بال می‌کشاید:

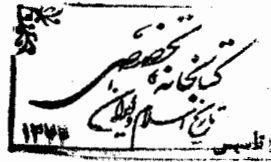
" اولیانفسکی راه رشد غیر سرمایه داری را برخلاف
لنین راهی می داند که تحت رهبری دموکرات های
انقلابی طی می شود و به سوسیالیسم می انجامد ."
چریک ها ، همان طور که لنین را بد استنباط می کنند و یا دگرگونه
می نمایند ، اولیانفسکی را هم کاملا متفاوت معرفی می کنند . اولیانفسکی
در لحظه ورود جامعه به مرحله سوسیالیسم ، هیچ گونه رهبری را ، جز رهبری
پرولتاریا ، کارساز نمی داند . او به روشنی تذکر می دهد :

" این عقیده کاملا غلط است که رشد غیر سرمایه
داری به معنای گذار از مرحله دموکراتیک انقلاب
به مرحله سوسیالیستی تعبیر شود ، زیرا روندهای
عمیقی که در اثر آن مرحله دموکراتیک می تواند
به مرحله ای کیفیتا متمایز ، یعنی مرحله سوسیالیستی
انقلاب برسد ، نمی تواند بدون رهبری مارکسیستی
- لنینیستی پرولتاریا انجام پذیرد . " (۱۶)

کوشش برای این که وانمود شود که در تئوری رشد غیر سرمایه داری ،
مرزی بین پرولتاریای انقلابی و دموکرات های انقلابی وجود ندارد ، کوشش
برای تنزل نقش تاریخی طبقه کارگر تا حد دمکراسی انقلابی و یا ارتقاء
یک سوبه نقش نیروهای دمکراسی انقلابی تا سطح پرولتاریا ، کوشش در این
جهت که گویا هم پرولتاریا و هم دموکرات های انقلابی قادرند سوسیالیسم
رابسازند ، کوششی است به منظور به ابتدال کشاندن تئوری لنینی رشد
غیر سرمایه داری . لنین می گوید :

" بهترین وسیله بی اعتبار کردن یک فکرتازه سیاسی
- و نه تنها سیاسی - و زیان رساندن به آن این
است که ... آن را به افراط و مبالغه بکشانیم و از
حدود انطباق واقعیش بیرون ببریم . "

و این همان چاهی است که چریک ها در زیر پای تئوری مورد بحث
می کنند . آنها نخست از قول پروفیسور اولیانفسکی جعل می کنند که دموکرات
های انقلابی نیز می توانند سوسیالیسم را بسازند ، و بعد شگفت زده سؤال



می‌کند :

"این انقلابی دمکرات‌های ملی، که دارای منشاء
خرده بورژوازی رادیکال (هستند) اگر
سوسیالیسم هدف آنهاست، پس چه تفاوتی با
پرولتاریا دارند؟" (۱۷)

و انگار در پاسخ پرسش‌هایی نظیر این است که، اولیا نفسکی، به سال
۱۹۷۷، در مقدمه‌ای که بر کتاب ارزشمند آندره‌یف نوشته، آن تصویری را که
خصلت‌های مشترک و تفاوت‌های ریشه‌ای پرولتاریا و خرده بورژوازی
انقلابی را لوث می‌کند، خودفریبی و ضعف تئوریک می‌خواند و تصریح
می‌کند :

نظر مارکسیست - لنینیست‌ها "هیچ وجه مشترکی با این خودفریبی‌ها
و ماجراجویی سیاسی که می‌خواهد راه غیرسرمایه‌داری را به عنوان تیپ‌های
مسلط گذار از انقلاب آزادی‌بخش ملی به انقلاب سوسیالیستی غالب کند
و آن را هم ارز بازسازی سوسیالیستی نشان دهد و به این ترتیب دمکرات‌های
ملی را دنبال کنندگان وفادار سوسیالیسم علمی قلمداد کند، ندارد." (۱۸)
حقیقت اینست که رشد غیرسرمایه‌داری مجالی است برای ایجاد و
تقویت زمینه‌های ضرور عینی و ذهنی، که یک تحول ماهیتا سوسیالیستی
موکول به آنست. وظایفی که در سیر این رشد به انجام می‌رسد، عمدتاً
سه مرحله را در بر می‌گیرد :

۱- "نقطه شروع رشد غیرسرمایه‌داری در کشورهای آزاد شده،
پیروزی انقلاب آزادی‌بخش ملی است، که دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی
ملازم آنست."

و.جی. سولدونیکف، دانشمند شوروی، در تشریح زمینه این نقطه
شروع می‌نویسد :

"انقلاب ضداستعماری به سمت انقلاب دموکراتیک
ملی سوق می‌یابد و در شرایط کنونی سبب
می‌شود که این کشورها به راه تکامل غیرسرمایه
داری گام نهند." (۱۹)

۲- مرحله تبدیلات دمکراتیک - ملی ، نقطه چرخش رشد غیر- سرمایه‌داری و محل تلاقی دوره آزادی ملی و آزادی اجتماعی است . . . این مرحله با تضادهای حاد بین تکامل گرایش‌های سوسیالیستی و گرایش‌های سرمایه‌داری در تمام زمینه‌های زندگی و مبارزه شدید بین نیروهای اجتماعی موجود مشخص می‌شود .
آندره‌یف این مرحله را " ثقل " تکامل راه رشد غیرسرمایه‌داری می‌نامد .

۳- در این مرحله ، خلق محمل‌های داخلی را برای گذار به سوسیالیسم تحکیم می‌کند . بخش دولتی در صنایع و مزارع کئوپراتیو (تعاونی) در روستاها به ستون فقرات سیستم بدل می‌شود و سایر بخش‌ها و فعالیت‌های اقتصادی محدودتر و یا به کلی زیرکنترل قرار می‌گیرد .
این مراحل سه‌گانه ، که شیرازه ، واحدی دارند ، با مرزهای فاطعی از هم جدا نمی‌شوند . آنها درهم نفوذ می‌کنند ، باهم ادغام می‌شوند و درهم تاثیر زرفی می‌گذارند . ترازنامه ، این مراحل نهایتاً به این ترتیب قابل عرضه است :

دمکراتیزه کردن بخش دولتی و توسعه و تحکیم هرچه بیشتر موضع آن در اقتصاد ملی ، یعنی تجدیدنظر در مالکیت و مایل تولید و ایجاد تحول بنیادی در تقسیم محصول ملی و درآمد ملی .

برای رسیدن به این هدف ، تمرکز رشته‌های کلیدی صنعت ، سیستم بانکی ، بیمه و بازرگانی خارجی در دست دولت ، ملی کردن مؤسسات متعلق و وابسته به انحصارها و دولت‌های امپریالیستی ، آزادی فعالیت اتحادیه‌های کارگری ، تامین شرکت کارگران و دیگر زحمتکشان در برنامه‌ریزی و اداره ، مؤسسات دولتی ، قرارداد دادن بخش دولتی در خدمت خلق و تامین رشد پیگیر آن ضرور است .

اجرای این هدف‌ها ، که متضمن تضعیف " سرمایه " است ، برپایه دوگانگی حاصلت اقلشار بینانین ، که عمدتاً حاکمیت سیاسی را در دوره رشد غیرسرمایه‌داری به عهده دارند ، از زمینه واقعی برخوردار است .
" خاصیت دوگانگی توده‌های غیرپرولتری زحمتکشان ، که دانش مارکسیسم -

لنینیسم از لحاظ نظری آن را اثبات کرده و زندگی صحت آن را تأیید نموده است، یک امر مقدر و تغییرناپذیر نیست. تناسب نیروها نیز در چارچوب این دوگانگی یک مقدار ابدی و همیشگی نیست.

باید به این مطلب بسیار مهم توجه داشت که، منافع آینده توده‌های خرده‌بورژوازی خاور در این نیست که سرشت خرده‌بورژوازی آنها تثبیت گردد، بلکه در اینست که آنها دوش به دوش رشد تاریخی، که در سراسر جهان درست برتری یافتن "گرایش زحمتکش" بر "گرایش مالک" در جریان است، هرچه سریع‌تر رشد و تطور یابند. این بدان معنی است که دموکراسی ملی و جناح چپ آن، یعنی دموکراسی انقلابی، از یک پایه وسیع اجتماعی برخوردار است و در مقیاس تاریخی - جهانی اتحاد آن با سوسیالیسم واقعا موجود تحکیم خواهد شد.

رشد غیر سرمایه‌داری در متن این واقعیت عینی، حرکتی است در جهت ایجاد تعادل جدیدی از نیروهای اجتماعی، تعادلی که پرولتاریا در آن بیش از هر طبقه دیگر ذینفع است. پرولتاریا در روند این نوع رشد نه تنها در رادیکال شدن ایدئولوژی انقلابیون دمکرات و تفاهم بیشتر و عمیق‌تر آنها با سوسیالیسم علمی ذینفع است، بلکه از نتایج آن تحولاتی که به تقویت کمی و کیفی خود او، هم در زمینه سیاسی و هم در زمینه طبقاتی منجر می‌شود، کاملا سود می‌برد. بنابراین، دعوی چپ‌روها مبنی بر این که رشد غیر سرمایه‌داری جنبش‌های کارگری و جنبش‌های دمکراتیک را به شکست حتمی می‌کشاند، یک نقض غرض آشکار است.

چریک‌ها می‌گویند: رشد غیر سرمایه‌داری سرکردگی خرده‌بورژوازی را بر پرولتاریا به رسمیت می‌شناسد و پرولتاریا را به تمکین این هژمونی وامی‌دارد. آنها ولی نمی‌دانند و یا به روی خود نمی‌آورند که اتحاد طبقه کارگر با وسیع‌ترین اقلیت خرده‌بورژوازی، یعنی دهقانان "در کشورهای آسیا و آفریقا محو اصلی مسئله‌ای بزرگ‌تر و عمومی‌تر، یعنی مسئله اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی، مسئله ایجاد جبهه واحد ملی است. این مسئله که هژمونی مبارزه در راه استقلال را چه کسی در دست می‌گیرد - کمونیست‌ها، دموکرات‌های انقلابی، یا عناصر بورژوازی ملی - بر اساس

اعتماد خلق، در جریان فعالیت سیاسی آنان حل می‌شود." (۲۰)
اگرچه سرنوشت نهایی انقلاب و سمت تکامل تاریخی و درجه‌ی کبری آن، با امر سرکردگی انقلاب ارتباط نام دارد، با این حال "تامین سرکردگی طبقه کارگر، تنها به اراده این طبقه و خواست حزب وی مربوط نیست. علاوه بر صحت رهبری حزب طبقه کارگر، تجربه خود توده‌ها نیز شرط است." (۲۱)

"برای پایه‌گذاران مارکسیسم - لنینیسم هژمونی پرولتاریا از اتحاد طبقه کارگر با سایر نیروهای انقلابی جدا نیست. در درون چنین اتحادی است که می‌توان از هژمونی سخن گفت... سرکردگی پرولتاریا در انقلاب یک روند تکاملی است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی."

اگر خطر شکست سکین وجود داشته باشد - که همواره دارد - در عدم موفقیت اولیه پرولتاریا در تامین هژمونی خود نیست. برعکس. در آنست که به بهانه هژمونی و قرارداد آن به عنوان پیش شرط اتحاد و همکاری با هر سه‌گانه دیگر، "مبارزه نتواند همه نیروهای سالم خلفی را زیر پرچم خود متحد سازد." (۲۲)

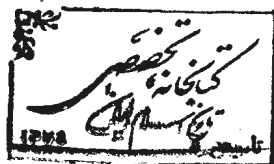
برشالوده چنین درکی است که حزب توده ایران می‌گوید:

"راه رشد غیرسرمایه‌داری یکی از اشکال گذار به سوسیالیسم است. راهی است پربیخ و خم."

و یکی از عوامل طی شدن موفقیت‌آمیز این راه را سیاست پخته و سنجیده حزب طبقه کارگر می‌داند.

اما چریک‌ها، مثل کسی که مج متهمی را سرزنشگاه ارتکاب جرم گرفته باشد، بالحن فاتحانه‌ای می‌گویند: می‌بینید؟ "حزب توده... سیاست حزب طبقه کارگر و نه تامین سرکردگی آن" (۲۳) را از عوامل موفقیت رشد غیرسرمایه‌داری می‌داند. این، از نظر بویسندگان چریک، همان مدرک ایورتونیست بودن حزب توده ایران است!

چریک‌ها اما مسکوت می‌گذارند که سرکردگی طبقه کارگر چگونه و از چه راه به دست خواهد آمد؟ مگر نه این‌که از دیدگاه علمی، "صحت رهبری حزب طبقه کارگر" از عوامل عمده تامین سرکردگی است؟ و مگر "صحت



رهبری " چیزی سواى سياست حزب است ؟
لنین مسئله کسب هژمونی را این طور می فهمید که در آستانه طوفان
اکتبر به احزاب خرده بورژوازی " منشویک " و " اس - ار " پیشنهاد مصالحه
داد . در این مصالحه دو چیز بود :
۱- نیروی برتر ناشی از اتحاد ، که می توانست انقلاب را به مرحله
عالی تر سوق دهد .

۲- فرصت رقابت دمکراتیک بلشویکها با بلوک " منشویک - اس . ار " که
لنین آنها را دوجبهه " متضاد " می خواند ، بر سر کسب سرکردگی .
لنین شانسهای دوجانبه را برای طرفین مصالحه چنین ارزیابی
می کرد :

" نفع منشویکها و اس . ارها اینست که بلافاصله
فرصت به دست خواهند آورد تا برنامه بلوک
خودشان را با حمایت اکثریت آشکار عظیم مردم
انجام دهند . و دیگر این که آنها برای خودشان
استفاده " مسالمت آمیز " از اکثریتشان را در
شوراها تضمین خواهند کرد بلشویکها نیز در
یک دموکراسی واقعا کامل ، فرصت دفاع آزادانه
از نظرات خود و کوشش برای نفوذ در شوراها را
به دست خواهند آورد . " (۲۴)

آیا می توان گفت که لنین ، با پذیرش حاکمیت موقتی خرده بورژوازی
بر شوراهاى کارگران و دهقانان و سربازان ، مسئله تعیین کننده ای چون
سرکردگی پرولتاریا را به نسیان یا سازش واگذاشته است ؟ برعکس ! لنین
مناسب ترین راه ممکن در آن لحظه را برای کسب هژمونی ، در این اتحاد
داوطلبانه می یافت . او می گفت :

" حزب ما مثل هر حزب سیاسى دیگر ، به خاطر
تسلط سیاسى برای خودش می کوشد . " (۲۵)

و او کلید این " تسلط سیاسى " را در صحت سیاستى که در درون
شوراها برای تسخیر توده های زحمتکش پرولتر و غیر پرولتری به کار خواهد

برد، می‌دید.

آیا چریک‌ها لنین را هم به خاطر این‌که سرکردگی پرولتاریا را با نحوه سیاست حزب این طبقه در ارتباط بلافصل می‌دانست، ملامت می‌کنند؟!

x x x

پذیرش سرکردگی دموکرات‌های انقلابی در مرحله گذار انقلابی غیرسرمایه‌داری، به هیچ وجه به معنی چشم‌پوشی از تلاش برای هژمونی پرولتاریا نیست. این نه تمکین بلاشروط از دموکرات‌های انقلابی، که تمکین از واقعیت تناسب نیروها به منظور تغییر این تناسب است.

"راه رشد غیرسرمایه‌داری، قطع (ناگهانی) رشد سرمایه‌داری را به هیچ وجه نفی نمی‌کند... گذار به راه رشد غیرسرمایه‌داری و انقلاب سوسیالیستی، اشکال مختلف قطع جریان سرمایه‌داری هستند." (۲۶)

مسئله ماهیت، شکل و زمان فرارویی انقلاب، همیشه در چارچوب مشخص تناسب نیروهای سیاسی - اجتماعی قابل طرح است. بدین سان رشد غیرسرمایه‌داری در شرایط عصر ما، پیش از آن‌که به نفوذ بیشتر یا کم‌تر سرمایه‌داری در ساختار اجتماعی مربوط باشد، به این تناسب نیروها بستگی دارد. وقتی چریک‌ها با مستورکردن نظر اولیا نفسکی مدعی می‌شوند:

"اولیا نفسکی راه رشد غیرسرمایه‌داری را برای جوامع سرمایه‌داری نامتکامل توصیه می‌کند. حزب توده آن را برای جامعه ما، که بخش غالب اقتصاد آن توسط سرمایه انحصاری وابسته هدایت می‌شود، در نظر می‌گیرد." (۲۷)

به این قانون اساسی انقلاب توجه ندارند.

از لایلای سخن چریک‌ها استنباط می‌شود که گویا راه عملی و مثمر دیگری که زمینه‌های مطمئن‌تری داشته باشد، در پیش پای انقلاب ایران باز است، اما حزب توده ایران بی‌جهت می‌کوشد راه غیرسرمایه‌داری را

تحمیل کند!

نه! اگر شما راه دیگری سراغ دارید، مضایقه نکنید، آن راه را نشان بدهید. بدرغم ما، راه غیرسرمایه‌داری تنها برنامه‌ای است که با توجه دقیق به شرایط عینی جامعه، تناسب نیروها و تأمل روی ترکیب و ماهیت رهبری انقلاب در لحظه مشخص فعلی، برای خود دورنما دارد. و اگر قرار باشد این دورنما واقعی‌تر شود، اگر قرار باشد سرانجام سرکردگی پرولتاریا از سی‌دردترین و کوتاه‌ترین مسیر نامین شود، چاره و تنها چاره عملاً ممکن - و نه ایده‌آل - این است که با کوشش در جهت اتحاد هر چه مستحکم‌تر با رقبای و در عین حال متحدان طبیعی خود، یعنی دموکرات‌های انقلابی، این راه رشد را عمیق و ناخودآگاه مقصور بازگشت‌ناپذیر سازیم.

شما می‌دانید و خودتان هم به اشاره در مقاله "راه رشد غیرسرمایه‌داری و حزب توده" گفته‌اید که، وظایف کنونی رشد غیرسرمایه‌داری، همان محتوای برنامه انقلاب ملی و دمکراتیک است. این انقلاب، علی‌رغم آرزوی کمونیست‌ها، به حکم واقعیات مستقل از خواست و آرزوی ما، در تسخیر پرولتاریا نیست. اگر سیاست "اتحاد و مبارزه" با سرکردگان این انقلاب به مذاق شما خوش نمی‌آید، تنها راهی که می‌ماند، تلاش برای براندازی این رهبری است. چنین تلاشی چه کسانی را شاد می‌کند؟ حذف احتمالی رهبری موجود در شرایط فعلی تناسب نیروها، چه کسانی را سر مسند می‌نشانند؟ فهم این مسئله ساده، در اوضاع و احوال آشفته و بحرانی روز، به حد و جهد زیادی نیاز ندارد.

ممکنست شما بگویید - هم‌چنان‌که گفته‌اید - سیاست "اتحاد و مبارزه" با یک رهبری انقلابی غیرپرولتری جایز است، اما اینها چی؟ این‌ها که انقلابی نیستند. شما در مقاله تحلیلی خودتان به روشنی گفته‌اید:

"اولیانفسکی این راه را برای حاکمیتی توصیه می‌کند که هژمونی دموکرات انقلابی در آن اعمال شود و دموکرات‌های انقلابی را کسی می‌شناسد که از وحدت با کمونیست‌ها و سمت‌گیری سوسیالیستی بی‌می‌نداشته باشد."

و بددیال این حکم، که غیرواقعی بودن آن را در نخستین بخش این مقاله نشان دادیم، به این نتیجه‌گیری مجبرالعقول رسیده‌اید که:

اولیافسکی "حداقل می‌پذیرد که رهبری باید
"انقلابی" باشد، اما حزب توده، این خصلت
را ضروری نمی‌شمارد و تنها روی خصلت ضدانحصار
و ضد سرمایه بزرگ آن تاکید می‌کند." (۲۸)

چریک‌های فدایی! یکبار دیگر به‌عنوان مقاله مفصلی که این حکم عمیقاً ضد مارکسیستی را در آن جای داده‌اید، نظری بیندازید. عنوان مقاله چنین است:

"پیرامون شعار اساسی مرک بر امپریالیسم جهانی،
به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، متحدشویم."

آیا در معنی سیاسی این تیتراژ درستی که به‌نظر می‌رسد باید چکیده مقاله ۴ صفحه‌ای شما باشد، دقت کرده‌اید؟ اگر شما تعمق نکرده‌اید، مایه شما می‌گوئیم: آن نیروهایی که شما می‌خواهید برحول صدت مشترک یا امپریالیسم با آن‌ها به اتحاد برسند، دقیقاً نیروهای "ضدانحصاری و ضد سرمایه بزرگ" را دربر می‌گیرد. اصلاً "ضدانحصار و ضد سرمایه بزرگ" مگر معنی دیگری هم جز "ضدامپریالیستی" دارد:

اگر نیروهای ضدامپریالیستی - یا به روایت شما: ضد انحصاری و ضد سرمایه بزرگ - انقلابی نیستند، چگونه می‌خواهند با نیروهای غیرانقلابی، یعنی نهایتاً ضد انقلابی، برای رشد و تعالی یک انقلاب ملی و دمکراتیک پیمان اتحاد ببندید؟ و اگر این نیروها انقلابی اند، در آن صورت این جمله شما را چگونه باید تعبیر کرد که می‌گوئید:

"حزب توده خصلت انقلابی را برای رهبری ضرور
نمی‌شمارد و تنها روی خصلت ضدانحصار و ضد
سرمایه بزرگ آن تاکید می‌کند."

چشم‌بندی با کلمات اکنون به عبار بیش‌روی ماست. نویسندگان چریک در لفظ تقسیم‌بندی اساسی و کاملاً عینی و علمی کلیه نیروها را به دو جنبه امپریالیستی و ضدامپریالیستی می‌پذیرند، اما به جوهر آن راه

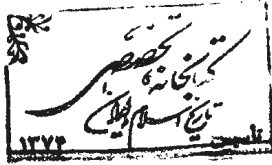
نمی‌یابند. آنها نمی‌دانند که این دو جبهه در حال حاضر همان دو قطب عمده انقلاب و ضدانقلاب‌اند، و هرنیروی که بتواند به مقتضای وضع طبقاتی خود درجبهه ضدامپریالیستی شرکت کند، انقلابی است. ریشه عدم درک و ناتوانی درهضم تئوری و پراتیک کنونی، درهمین پیرایشانی ذهنی در مرزبندی واقعی دوستان در جبهه انقلاب و دشمنان در صفوف ضدانقلاب است. اما برای این‌که ذهن چریک‌ها را تکان به دهیم، این مقاله را با نقل قول تکان دهنده و گویایی از استالین، در رابطه با موضوع مورد بحث، به پایان می‌بریم:

"لازمه جنبه انقلابی نهضت ملی در شرایط فشار امپریالیسم به هیچ وجه آن نیست که عناصر پرولتاریایی در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه انقلابی و جمهوری خواهانه و یامتکی بر دمکراسی باشد. مبارزه امیرافغان برای استقلال افغانستان، با وجود نظریه سلطنت طلب او و اعوان و انصارش، از نظر عینی مبارزه انقلابی است، زیرا این مبارزه امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه می‌کند و آن را از ریشه متزلزل می‌سازد." (۲۹)

زیرنویس‌ها

- ۱ و ۲ - گار، شماره ۴۲، "راه رشد غیر سرمایه‌داری..."
- ۳ - کلیات، چاپ روسی، جلد ۴۱، ص ۴۲۵
- ۴ - لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص ۱۳۹
- ۵ - همان منبع، همان جلد، ص ۱۴۲
- ۶ - منتخبات، چاپ فارسی، جلد اول، قسمت دوم، ص ۶۴

- ۷ - مجموعه آثار، جلد ۴۱، ص ۲۴۶
- ۸ - کلیات، جلد ۳۲، ص ۱۸-۳۱۷
- ۹ - همان منبع، جلد ۲۴، ص ۴۴-۴۳
- ۱۰- گار، شماره ۵۶، "پیرامون شعار اساسی..."
- ۱۱- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، جلد اول، ص ۴۱۶
- ۱۲- از گزارش لنین به دومین کنگره انترناسیونال سوم در سال ۱۹۲۰ (مجموعه آثار، جلد ۴۱، ص ۲۴۶)
- ۱۳- اولیانفسکی، "مسایل معاصر آسیا و آفریقا"، ص ۱۱
- ۱۴- لنین، "گزارش کمیسیون مسایل ملی و مستعمراتی"، مجموعه آثار جلد ۴۱، ص ۲۴۶
- ۱۵- همان منبع، ص ۲۴۵-۲۴۷، به نقل از "مسایل..."
- ۱۶- "راه رشد غیر سرمایه داری"، تالیف: آندره یف، ص ۱۳، مقدمه اولیانفسکی
- ۱۷- گار، شماره ۴۲، "راه رشد..."
- ۱۸- "راه رشد..." (آندره یف) ص ۱۵
- ۱۹- همان منبع، ص ۷۸
- ۲۰- "مسایل معاصر..."، ص ۲۴
- ۲۱- برنامه حزب توده ایران، ص ۲۷
- ۲۲- "مسایل معاصر..."، ص ۲۴
- ۲۳- گار، "پیرامون شعار اساسی..."
- ۲۴- مقاله "درباره سازش"، مجموعه آثار، جلد ۲۵، ص ۱۰۵-۳۰۵
- ۲۵- همان منبع، همان جا
- ۲۶- "مسایل معاصر..."، ص ۶-۱۲۵
- ۲۷- گار، "پیرامون شعار اساسی..."
- ۲۸- گار، "پیرامون شعار اساسی..."
- ۲۹- مسایل لنینیسم، جلد اول، ص ۸۹-۹۰





انتشارات حزب توده ایران در سالی که گذشت

منتشر شده است:

۱. حزب توده ایران از خط امام پشتیبانی می کند
۲. حزب توده ایران و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
۳. گفتاری درباره امیر بالیسیم
نورالدین کیانوری
۴. حزب توده ایران در عرصه سیاست روز
پرسش و پاسخ، ۱
نورالدین کیانوری
۵. درباره مشی سیاسی حزب توده ایران
پرسش و پاسخ، ۲
نورالدین کیانوری
۶. حزب توده ایران چگونه می نگرند
پرسش و پاسخ، ۳
نورالدین کیانوری
۷. ما و چپ گرایان و مسایل انقلاب ایران
پرسش و پاسخ، ۴
نورالدین کیانوری
۸. حزب توده ایران چه می گوید
پرسش و پاسخ، ۵
نورالدین کیانوری
۹. مواضع ما درباره شوراها، مسأله کردستان و جبهه متحد خلق
پرسش و پاسخ، ۶
نورالدین کیانوری
۱۰. مسایل دیروز و امروز
پرسش و پاسخ، ۷
نورالدین کیانوری
۱۱. برنامه حزب توده ایران در شرایط کنونی و آینده
پرسش و پاسخ، ۸
نورالدین کیانوری

۱۲. تحولات افغانستان و مسایل بغرنج عصر ما
پرسش و پاسخ، ۹
نورالدین کیانوری
۱۳. وضع طبقاتی جامعه ایران و گروه‌های سیاسی
پرسش و پاسخ، ۱۰
نورالدین کیانوری
۱۴. سی و هشت سال مبارزه بی گیر در راه استقلال ملی، آزادی و حقوق زن
نورالدین کیانوری
۱۵. برخی بررسی‌ها درباره جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران
احسان طبری
۱۶. شمه‌ای درباره شناخت ایران و جهان
احسان طبری
۱۷. برخی مسایل حاد انقلاب ایران
احسان طبری
۱۸. بنیاد آموزش انقلابی (درس نامه، متن جدید اصلاح شده)
احسان طبری
۱۹. درباره انقلاب اجتماعی
مارکس، انگلس، لنین
ترجمه محمد پور هرمان
۲۰. درباره فریدریش انگلس
لنین
ترجمه محمد پور هرمان
۲۱. زمین کوچک (مالا یازملیا)
لئونید برژنف
۲۲. گفت و گویی با چریک‌های فدایی خلق
۲۳. صفحانی از جنبش جهانی کارگری و کمونیستی
ف. م. جوانشیر
۲۴. مائوئیسم و بازتاب آن در ایران
ف. م. جوانشیر
۲۵. افسانه پلاهای ایران
ف. م. جوانشیر
۲۶. اقتصاد سیاسی
ف. م. جوانشیر
۲۷. مائو یالیسم دیالکتیک و مائو یالیسم تاریخی (کتاب اول: مائو یالیسم دیالکتیک
امیرنیک آیین
۲۸. مائو یالیسم دیالکتیک و مائو یالیسم تاریخی (کتاب دوم: مائو یالیسم تاریخی)
امیرنیک آیین

۲۹. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی
(دوره کامل در یک جلد)
۳۰. ما هرگز به اصول انترناسیونالیسم خیانت نخواهیم کرد
فیدل کاسترو
۳۱. تاریخ توسعه طلبی آمریکا در ایران
پرفسور بوندارفسکی
۳۲. برای متوقف ساختن ترور و سرکوب در عراق
۳۳. در عراق چه می گذرد؟
(گزارش پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق)
۳۴. مارکس، انگلس، لنین، در زندگی خصوصی
ترجمه مریم فیروز
۳۵. درباره نقش زن در اجتماع
لنین
ترجمه مریم فیروز
۳۶. گفتاری چند از بزرگان درباره زن
ترجمه مریم فیروز
۳۷. داوری های بجا و نابجا
۳۸. چهره های درخشان
مریم فیروز
۳۹. دنیا، نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
شماره اول، مهرماه ۱۳۵۸
۴۰. دنیا، نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
شماره دوم، آبان ماه ۱۳۵۸
۴۱. دنیا، نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
شماره سوم، آذرماه ۱۳۵۸
۴۲. دنیا، نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
شماره چهارم، دی ماه ۱۳۵۸
۴۳. دنیا، نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
(ویژه نامه، به مناسبت سالگرد انقلاب بزرگ ملت ایران)
شماره پنجم، بهمن ماه ۱۳۵۸
۴۴. دنیا، نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
شماره ششم، اسفند ماه ۱۳۵۸
۴۵. دنیا، (دوره کامل، ۱۲ شماره، منتشره در سال های ۱۳۱۲-۱۳۱۳)
(به رهبری و مدیریت دکتر تقی ارانی)
۴۶. مجموعه دنیا
(سال ۱۳۴۴)
۴۷. مجموعه دنیا
(سال ۱۳۵۱)

۴۸. مجموعه دنیا
(سال ۱۳۵۲)
۴۹. مجموعه دنیا
(سال ۱۳۵۳)
۵۰. مجموعه دنیا
(سال ۱۳۵۴)
۵۱. مجموعه دنیا
(سال ۱۳۵۷)
۵۲. راندهٔ ستم و چهرهٔ خانه
احسان طبری
۵۳. دههٔ نخستین (خودزیست نگاری)
احسان طبری
۵۴. فرهاد چهارم
احسان طبری
۵۵. خانوادهٔ برومند
احسان طبری
۵۶. گنومات
احسان طبری
۵۷. سفر جادو
احسان طبری
۵۸. شمه‌ای دربارهٔ تاریخ جنبش کارگری ایران
عبدالصمد کامبخش
۵۹. مانیفست حزب کمونیست (ترجمهٔ جدید)
ک. مارکس، ف. انگلس
ترجمهٔ محمدپور هرمزان
۶۰. کارل مارکس (زندگی نامهٔ کوتاه با شرح مارکسیم)
لنین
ترجمهٔ م. ف. جوانشیر
۶۱. چریک‌های فدایی خلق چه می‌گویند؟ (با مقدمهٔ جدید)
م. ف. جوانشیر
۶۲. زندگی دوباره
لئونید برژنف
۶۳. مسایل معاصر آسیا و آفریقا
ر. اولیا نفسکی
ترجمهٔ هدایت حاتمی، علی گلاویز، بهرام دانش و...
۶۴. حزب تودهٔ ایران و دکتر محمد مصدق
نورالدین کیانوری

۶۵. نکاتی درباره تاریخ حزب توده ایران
(گفت و شنودی با رفیق نورالدین کیانوری)
۶۶. جنگ چریکی
لنین
ترجمه محمد پور هرمان
۶۷. مادر نامه
مریم فیروز
۶۸. چگونگی پیدایش انقلاب کوبا
فیدل کاسترو
۶۹. دنیا، نشریه سیاسی و ثنوری کمیته مرکزی حزب توده ایران
شماره اول، فروردین ماه ۱۳۵۹
۷۰. دنیا، نشریه سیاسی و ثنوری کمیته مرکزی حزب توده ایران
شماره دوم، اردیبهشت ماه ۱۳۵۹
۷۱. واژه نامه سیاسی - اجتماعی
امیرنیک آیین
۷۲. هنوز منی چریکی جدا از توده
(مروری در دیدگاه سازمان چریک های فدایی خلق و گروه راه کارگر)
حیدر مهرگان
۷۳. نامه مردم (دوره هفتم، از شماره ۱ - ۱۰۰، در یک جلد)
۷۴. زووه حیاته‌ین (ذو حیاتین، به زبان کردی)
علی گلاویز
۷۵. بیکه نی نی گه‌دا (بخنده گدا، به زبان کردی)
حسن قزلبی
۷۶. طرح های پیشنهادی حزب توده ایران درباره دگرگونی و نوسازی جوانب گوناگون جامعه
ایران
۷۷. رفقا (رمان ادبی)
ای. بیتر
۷۸. ترجمه شهید خسرو روزه
۷۹. سومیکو، دختر هیروشیمایی (رمان ادبی)
رُمان کیم
- ترجمه شهید خسرو روزه
- * هفتاد سال جنبش سندیکایی در ایران
مهدی کیهان

منتشر می شود:

۸۰. بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم (ترجمه جدید)
لنین
ترجمه محمدپور هرمزان
۸۱. دولت و انقلاب (ترجمه جدید)
لنین
ترجمه محمدپور هرمزان
۸۲. چه باید کرد - مسایل حاد جنبش ما - (ترجمه جدید)
لنین
ترجمه محمدپور هرمزان
۸۳. امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری (ترجمه جدید)
لنین
ترجمه محمدپور هرمزان
۸۴. شکست
آلکساندر فاده‌یف
ترجمه رضا شلتوکی
۸۵. ایران در دوسده واپسین
احسان طبری
۸۶. زایش و تکامل تئوری انقلابی
احسان طبری
۸۷. شکنجه و امید
احسان طبری
۸۸. انحصارات بین‌المللی در ایران
حمید صفری
۸۹. هفده پرسش: سوسیالیسم چیست و در کشورهای سوسیالیستی چه می‌گذرد
حمید صفری
۹۰. چپ‌روها، مسأله خرده‌بوزوازی و رشد غیر سرمایه‌داری
حیدر مهرگان
۹۱. مبارزه در راه جبهه واحد علیه فاشیسم
گئورگی دیبیتروف
ترجمه م. منصوری
۹۲. سرمایه (جلد دوم)
کارل مارکس
ترجمه ایرج اسکندری
۹۳. زندگی نامه لنین
ترجمه فروغیان

